

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

مَدَائِنِ حَقِيقَةِ

تاسیس ۱۳۵۱ هجری



ننماره سوم (۳)

مَعْلَم

نشریه معالم تهذیبی پژوهشی
قم - حوزه علمیہ
حضرت بقیت اللہ عج



سرمقاله

سر دبیر

نکته ای ز علم مکنون

بسم الله الرحمن الرحيم

تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند!

غم ما همچو رزق مضمون است

دل بیچاره متصل خون است

که چرا نسخه های معرفتی

اینقدر اشتباه و ملعون است

مطلبی بشنو و دگر کافیت

ادامه: صفحه ۲

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ مَلَّةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (آیه ۱۸ سوره نمل)
آنها حرکت کردند) تا به سرزمین مورچگان رسیدند؛ مورچه ای گفت: «به لانه های خود بروید

دروغ و دروغگوئی

سید مهدی موسوی (طلبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

از گذشته و قدیم الایام نیز یاد گرفته ایم که دروغگو دشمن خداست با این روایات و گفته ها به این نتیجه میرسیم که کسی که چیزی را خلاف واقع جلوه می دهد و حقیقت را پنهان می کند ممکن است دست به انجام هر معصیت و گناهی بزند . دروغ زمینه انجام بسیاری از رذائل اخلاقی و گناهان دیگر را فراهم می سازد به خاطر همین هم هست که روایات ما را به

ادامه: صفحه ۱۲

روایت دیگری از محضر امام حسن عسکری علیه السلام هست که حضرت در این روایت فرمودند: تمام بدی ها و گناهان در خانه ای جمع شده است که کلید آن خانه دروغ است و در روایت دیگر هم داریم که دروغ حتی از نوشدن شراب هم بدتر است!

- ۲..... سرمقاله - سردبیر
- ۱۲..... دروغ و دروغگوئی - سید مهدی موسوی (طلبه)
- ۱۵..... تبانی حفصه و عایشه - طاهادوست محمدی (طلبه)
- ۱۵..... عزرا زیل: چرا؟ و چگونه! (۳).....
- ۱۴..... شرح حدیث - حضرت آیت الله خامنه اے.....
- ۳..... اعلی میست چیست؟ - حسین وصالی ادب (طلبه)
- ۸..... حسادت - محمد مهدی حیدری (طلبه)
- ۱۳..... نجاست و حرمت الكل - سید علی رضامدنی.....
- ۱۳..... مهمان گدایان - شیخ مهدی دهبان.....
- ۵..... مراتب و درجات انسان - امام خمینی رحمه الله علیه.....
- ۵..... از احکام وقف - محمد صادق رحمانی (طلبه).....
- ۶..... ضوابط غناے محرمة (۱) - حسن مهروانی بهبهانی (طلبه).....
- ۱۱..... دشمن شناسی - محمد علی سلطان نژاد (طلبه).....
- ۱۰..... بررسی نگاه به نامحرمة در اسلام (۲) - رضا قاسمی (طلبه).....
- ۸..... نوشتاری در ولای عشق - شیخ محمد ناصرے.....
- ۱۶..... از احکام وقف - حسین منشی (طلبه).....
- ۱۶..... معجزات معصومین - سید مهدی محمودی فر (طلبه).....
- ۱۶..... مناشده و سوگند دادن - علی رضا کدخدایی (طلبه).....
- ۱۶..... آرزوی معنوی! - طاهادوست محمدی (طلبه).....
- ۱۶..... ثواب آموزش! - سید حامد حسینی (طلبه).....

ادامه از: سرمقاله

سر مکتوب برگ زیتون است

قلمی داده دست من قرآن

سطر سطر نوشته اش نون است

گفت دیگر چه مینویسد باز؟

گفتمش بآه سر مأذون است

ما بر این باوریم که عقل

رفت و باقی به دست مجنون است

پشت پرده خبر فراوان است

ولی اما به نظم و قانون است

این ره و این کتاب این سنت

کس نیاید به راه مدیون است

نه زخود گفت جعفر این مطلب

نکته ای زعلم مکنون است

(سروده شده توسط حضرت استاد شیخ

جعفر ناصری در اواخر ماه جمادی الأولى

۱۴۴۰ هجری)

نکات بسیاری در آیه ی نمل وجود دارد

که تا کنون آنطور که لازم است بیان

نشده است، و همین یک آیه از قرآن

کریم کارهای علمی فراوانی را میطلبد که

بر محقق مدقق لازم است تا با بررسی و

تفکر وتدبیر، به اسرار و معارف نهفته در

آن پی ببرد.

أَحْسَتْ: حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ

وَبَادَرَتْ: قَالَتْ

وَنَادَتْ: يَا

وَنَبَّهَتْ: أَيُّهَا

وَأَمَرَتْ: ادْخُلُوا

وَنَهَتْ: لَا يَخْطِمَنَّ

وَأَكْدَّتْ: لَا يَخْطِمَنَّ

وَبَالِغَتْ: لَا يَخْطِمَنَّكُمْ

وَبَيَّنَتْ: سُلَيْمَانَ وَجُنُودَهُ (نگفت: الأمير و

جنوده، بلکه گفت: سلیمان و جنوده، و

معلوم میشود که شخص حضرت سلیمان را

میشناسد و به ایشان معرفت داشته است)

وَأَنْذَرَتْ: لَا

وَأَعْدَرَتْ: وَهَمُّ

وَنَفْت: لَا يَشْعُرُونَ (مورچه نگفت: لا يعلمون، بلکه گفت:

لا يشعرون، که اسراری در این تعبیر نهفته است)

نمله ولی و صاحب الأمر خود را میشناخت به این دلیل

که موانعی برای شناخت ولی برای او وجود نداشت و اگر

مانعی نباشد حتی یک مورچه هم ولی خود را میتواند

بشناسد در حالی که ما به دلیل وجود موانع، از شناخت

صاحب الأمر و ولی نعمت خود محروم میشویم.

در صورتی که ولی، با علم لدنی، به تمام ماسوی الله علم

دارد و از تمام مخلوقات تحت ولایتش روزی حضرت علی

آگاهی دارد.

روزی حضرت علی با أصحاب خود از زمینی که پر از

مورچگان بود میگذشتند، یکی از همراهان (امام حسن

مجتبی علیه السلام) عرض کردند (سبحان من يعلم عدد

هذا النمل) حضرت علی علیه السلام فرمودند اینطور نباید

گفت، بهتر است بگویید (سبحان من خلق هذا النمل) چرا

که شماره ی این مورچگان را من نیز میدانم.

روی: « انه (ع) مرَّ بأصحابه علی واد يضطرب نملًا، فقال

چگونه موانع را برداریم؟

(۱) طلب و اراده اولین قدم است برای برداشتن و رفع موانع.

(۲) نظم در اوقات شبانه روزی و در اعمال و رفتار عبادی

و غیر عبادی.

(۳) سحر و انس و الفت با آن که از مهمترین عوامل رفع

موانع میباشد.

(۴) ارتباط با قرآن از حیث تلاوت و تدبر و تفکر و تعقل

و ...

بعد از این موارد آثار و برکات آن را حس میکنید (وَالَّذِينَ

جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ - آیه

۶۹ سوره عنکبوت) و آنها که در راه ما (با خلوص نیت)

جهاد کنند، قطعاً به راههای خود، هدایتشان خواهیم کرد؛

و خداوند با نیکوکاران است.

یکی از مشکلات اساسی این حرکت نداشتن

ثبات قدم در طی طریق است، در حالی

که این مشکل و معضل در ابتدای راه

بسیار طبیعی میباشد، و باید این مشکل را

با سخت گرفتن بر خود رفع کرد و خود را

مدیریت کرد (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ

اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ

لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

- آیات ۳۰ سوره فصلت) به یقین کسانی

که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه

است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر

آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین

مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی

که به شما وعده داده شده است!

برای داشتن سحر، انسان باید شبش را

مدیریت کند (فیشود انسان نیمه شب

بخوابد و توقع داشته باشد سحر خوبی

داشته باشد) اما زمانی که توانست شبش را

مدیریت کند، میتواند روزش را نیز مدیریت

کند و پس از آن نوع توسلاتش را مدیریت

کند.

(درس اخلاق حضرت استاد

شیخ جعفر ناصری دولت

آبادی - سه شنبه

۲۳ بهمن ۱۳۹۷ - مدرسه تخصصی

(اخلاق)

تقریر و برداشت به همراه پاره

ای توضیحات

سید محمد علوی

بعضهم: سبحان من يعلم عدد هذا النمل، فقال (ع): لا تقل

كذا قل: سبحان من خلق هذا النمل، فقال: كأنك تعلمه

يا أمير المؤمنين (ع) قال: نعم والله إني لأعلمه وأعلم الذكر

منه من الانثى، فلم تطب نفسه إلى ذلك، فقال (ع): أو ما

قرأت يس؟ فقال: بلى، قال: فما قرأت قوله تعالى: (وكل شئ

أحصيناه في إمام مبين)؟ (مجمع البحرين ۱/ ۵۲۸)



اعلمیت چیست؟

حسین وصالی ادب (طلبه)

تبیین مفهوم اعلامیت و آیا هنگام تقلید، رعایت

اعلمیت شرط است؟

چکیده

مسئله «تقلید از مجتهدین» از مهم‌ترین دغدغه‌های مسلمین پس از عصر غیبت صغری بوده است؛ از این رو بزرگان دین درباره آن بحث فراوانی کرده‌اند. از جمله این بحث‌ها، بررسی لزوم یا عدم لزوم اعلامیت مرجع تقلید است.

هر یک از دو نظریه «لزوم» و «عدم لزوم» اعلامیت، توسط فقها مطرح شده و ادله آن نیز بیان شده است؛ قائلین به نظریه لزوم شرط اعلامیت، ادله ای برای مدعیان خودشان بیان کرده اند که نگارنده در این مقاله سعی دارد تا با نگاهی تحلیلی آنها را بررسی و واکاوی کند.

مقدمه

همانطور که گفته شد قائلین به لزوم شرط اعلامیت، ادله ای برای مدعیان خود بیان کرده اند؛

یکی از مهم‌ترین این ادله که از جانب طرفداران هر دو نظریه مورد تمسک قرار گرفته، ارائه شواهد روایی از سیره معصومین درباره این موضوع است؛ که نگارنده دلالت این روایات براین مطلب را، با رویکرد تحلیلی بررسی خواهد کرد.

در کتبی مثل الموسوعه الفقهیه نیز تعریفی از اعلامیت ارائه شده است که معانی اصطلاحی و لغوی اعلامیت را ذکر میکند؛ در این تعریف‌ها و بیانات نیز نکات و دقت‌هایی است که نگارنده در ادامه آنها را بیان خواهد داشت از دیگر علما نیز (مثل سید خویی و سید مرتضی و شهید ثانی)، اقوال و تعریفاتی بیان شده که، با ذکر سند ذکر خواهد شد تا خواننده بتواند با دیدی وسیع تر، مطلب را فهم کرده و خود بتواند ادله ی قایلین به اشتراط اعلامیت را بررسی و تحلیل کند.

فصل اول: بررسی معنا

بررسی معنای لغوی أعلم:

الأعلم: أفعل من عَلِمَ، بمعنى الأكثر

علماً. [۱]

والأعلمية: حال أو مصداقية المجتهد الأعلَم. [۲]

بررسی معنای اصطلاحی:

تعریف اول:

يقصد بالأعلم في الاصطلاح الأعراف بالقواعد و الأقرع علی استنباط الأحكام الشرعية، بأن يكون أجود فهماً للأخبار، و أكثر إحاطةً بمدارك المسألة و تطبيقاتها من غيره.

به تعریف بالا اشکالاتی وارد است:

اولاً چگونه میتوان فهمید که کدام یک از دو مجتهد به قواعد استنباط، مسلط تر است؟

ثانیاً چه ملاکی برای تشخیص فردی که به قواعد مسلط تر است وجود دارد درحالی که تمامی مجتهدین، قوی و

میدانیم این ملاک‌ها، ملاک‌هایی بی مبنا و غیردخیل در اعلامیت اند.

در ادامه تعریف دیگری اضافه میشود.

تعریف دوم:

ثمة تعريف آخر: مطروح في بعض الكلمات، لم يرضه المتأخرون وناقشوه وهو الأقرب إلى الواقع [۳] (مجتهد، نزدیک تر به واقع باشد!)

اشکال!

مگر ما عالم به واقع هستیم که بدانیم کدام یک از مجتهدین به واقع نزدیک تر است؟!

به عبارت اخری: ملاک این مسئله چیست؟ از کجا معلوم کدام یک از این دو مجتهد، بهتر به واقع میرسند؟

بحث دوم: در اعلامیت چه چیزی

معتبر است؟

ما يعتبر فيه الأعلمية (في التقليد):

در این باره بین علما و صاحب نظران، اختلاف واقع شده است:

اعتبارها في المفتي مع الإمكان (یعنی اگر شرایط بود برای پیدا کردن فرد أعلم، این اعلامیت و تقلید از او، اعتبار دارد).

السيد المرتضى أنه (أعلمية) من



المسلمات عند الشيعة. [۴]

شاهد ثانی: قد اعترف الشهيد الثاني بأنه لا يعلم في ذلك (أعلمية) خلافاً. [۵]

بررسی ادله قایلین به اشتراط اعلامیت

در ادامه دو دلیل ذکر میکنند که ادعا میکنند این دو دلیل از بارزترین دلیل‌هایشان برای تقلید از أعلم میباشد:

«دلیل اول»

۱_ الاستناد إلى مطلقات التقليد وعموماته الواردة في الكتاب والسنة [۶]

همان دلایلی که اصل تقلید را ثابت میکند، اعلامیت را هم ثابت میکند!!

فإن هذه المطلقات لا تشمل المتعارضين، فإذا سقطت فتوى غير الأعلَم عن الحجية بالمعارضة يتعين الرجوع إلى الأعلَم؛

للعلم بعدم وجوب الاحتياط.

حرفی که میزند چیست؟ میفرماید: بر مکلف واجب نیست که احتیاط کند لذا تقلید برای او لازم می آید و وقتی تقلید برای او واجب میشود و دو مجتهد، باهم تعارض میکنند

در اعلامیت: غیر أعلم ساقط خواهد شد و مکلف باید

برود سراغ أعلم!

«دلیل دوم»

صاحب نظر میباشند؟
از جهتی هم ما چگونه باید بفهمیم که کدام یک، قادرتر است بر دیگری در استنباط احکام شرعیه؟!

در این باره سید خویی فرمایشی دارد:

قال السيد الخوئي: «المراد بالأعلمية كون المجتهد أشد مهارة من غيره في تطبيق الكبريات علی صغرياتها، و أقوى استنباطاً

، و أمتن استنتاجاً للأحكام عن مبادئها وأدلتها، وهو يتوقف علی علمه بالقواعد والكبريات، وحسن سليقته في تطبيقها

علی صغرياتها، ولا يكفي أحدهما ما لم ينضم إليه الآخر»

اصطلاحاتی که در تعریف سید خویی هم دیده میشود مثل «أشد مهارة» یا «أقوى استنباطاً» خالی از اشکال نیست

چراکه قوه ی استنباط، قوه ای درونیست و تشخیص آنها برای انسان، محال و غیر ممکن است.

یا مثلاً در «أمتن استنتاجاً»: چگونه ممکن است که مکلف بتواند این ملاک را بین دو مجتهد به کار بگیرد و

بررسی کند که کدام یک از آن دو مجتهد استنتاج محکم تر و قوی تری دارد؟!

چگونه ممکن است این استنتاج، محکم تر از دیگری باشد؟

در آخر تعریف میفرمایند: حُسن سلیقه! حال آنکه ما

حسادت



محمد مهدی حیدری (طلبه)

درجات و تقسیمات حقیقیه حسد این است نه آن سابقهها، پس، از برای آن در جانب شدت و ضعف مراتبی است کثیره که به حسب اسباب مختلف شود، و نیز به حسب آثار اختلاف پیدا کند. ما ان شاء الله در ضمن فصولی چند اشاره به مفاصد و علاج آن به مقدار مقدور خویش می نماییم. و منه التوفیق.

امام خامنه ای:

[از میان مردم، حسود، در زندگی از همه کم تر لذت می برد] از زندگی لذت نمی برد - از لذات معمولی زندگی - به خاطر حسد؛ در درون او یک موربانه ای وجود دارد که پایه های راحت و تمتع او را می پوساند و پوک می کند و خراب می کند؛ تقصیر کسی هم نیست، مربوط به خودش است. باید با حسد در درون خود مبارزه کنیم.

داستان در مورد حسادت:

و بدان که از برای حسد اقسامی است و درجاتی، به حسب حال محسود، و به حسب حال حسود، و به حسب حال حسد فی نفسه. اما به حسب حال محسود، چنانچه به کمالات عقلیه یا خصال حمیده یا مناسک و اعمال صالحه یا امور خارجیه از قبیل مال و منال و عظمت و حشمت و غیر آن حسد برند، یا به مقابلات هر یک از این ها حسد برند در صورتی که کمال توهم شود.

و اما به حسب حال حسود، چنانچه حسد از عداوت یا تکبر یا خوف یا غیر آن پیدا شود از اسبابی که بعدها ذکر آن می شود.

و اما به حسب حال حسد فی نفسه، که می توان گفت درجات و تقسیمات حقیقیه حسد این است نه آن سابقهها، پس، از برای آن در جانب شدت و ضعف

مراتبی است کثیره که به حسب اسباب

مختلف شود، و نیز به حسب آثار اختلاف پیدا کند. ما ان شاء الله

در ضمن فصولی چند اشاره به مفاصد و علاج آن به مقدار

مقدور خویش می نماییم.

و منه التوفیق.

آدم حسود کمترین لذت و خوشی را از زندگی می برد. (بحار، ج ۷۷، ص ۱۱۲)

۵- «مولى اميرالمؤمنين عليه السلام»:

الحَسَدُ يُذِيبُ الْجَسَدَ.

حسد، بدن آدمی را آب و گداخته می کند. (فهرست غرر، ص ۶۷)

۶- «پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم»:

الحاسِدُ مُعْتَاطٌ عَلَى مَنْ لَأَذَنْبَ لَهُ!

آدم حسود بر کسی غیظ و غضب دارد که گناهی نکرده است! (بحار، ج ۷۷، ص ۱۶۵)

حَسَد یا حسادت از رذایل اخلاقی، به معنای آرزوی از بین رفتن نعمت ها و داشته های دیگران است. واژه حسد چهار بار درقرآن به کار رفته است. در کتاب های حدیثی، احادیثی در نکوهش حسد، بیان انگیزه ها، نشانه ها و آثار آن آمده است. حسد از منظر اندیشمندان مختلفی واکاوی شده و دلالی از جمله عدم رضایت به قضای الهی، خباثت باطنی و داشتن روحیه تکبر برای آن ذکر شده است. تفکر درباره آسیب های حسد، تقویت عقل و تقویت ایمان و توجه به حکمت های خداوند از جمله راه های علمی و عملی دانشمندان علم اخلاق برای درمان بیماری حسد است. در

فقه حسد را از گناهان کبیره قلمداد می کنند ولی اگر در رفتار و کردار وارد نشود طبق حدیث رفع ایرادی بر آن وارد ندانسته اند.

حسادت در قرآن:

قل اعوذ برب الفلق • من شر ما خلق • ومن شر حاسد اذا حسد.

«بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح، از شر تمام آنچه آفریده است. • • • • • و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد!»

حسادت در روایات:

- «پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم»:

لَا يَجْتَمِعُ الْحَسَدُ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبِ امْرِئٍ.

حسد و ایمان (هرگز) در دل یک نفر با هم جمع نمی شوند. (مستدرک، ج ۱۲، ص ۱۸)

۲- «مولى اميرالمؤمنين (عليه السلام)»:

الحَسَدُ مَقْتَصَةٌ إِبْلِيسَ الْكُبْرَى!

حسد، بزرگترین دام شیطان است! (فهرست غرر، ص ۶۷)

۳- امام حسن مجتبی (ع):

هَلَاكُ النَّاسِ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبْرُ وَالْحِرْصُ وَالْحَسَدُ.

این سه چیز مردم را به هلاکت رسانده است: تکبر، حرص و حسد. (بحار، ج ۷۸، ص ۱۱۱)

۴- «پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم»:

أَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةَ الْحَسَدِ.

حسادت در کلام امامین انقلاب:

امام خمینی: و بدان که از برای حسد اقسامی است و درجاتی، به حسب حال محسود، و به حسب حال حسود، و به حسب حال حسد فی نفسه.

اما به حسب حال محسود، چنانچه به کمالات عقلیه یا خصال حمیده یا مناسک و اعمال صالحه یا امور خارجیه از قبیل مال و منال و عظمت و حشمت و غیر آن حسد برند، یا به مقابلات هر یک از این ها حسد برند در صورتی که کمال توهم شود.

و اما به حسب حال حسود، چنانچه حسد از عداوت یا تکبر یا خوف یا غیر آن پیدا شود از اسبابی که بعدها ذکر آن می شود.

و اما به حسب حال حسد فی نفسه، که می توان گفت



مراتب و درجات انسان



امام خمینی، رحمة الله علیه

قوایی که انسان دارد، به ترتیب در انسان حاصل می شود؛ جلوتر از همه، قوه شهوت حاصل می گردد؛ مثلاً بچه ای که متولد شد، شهوت در او جلوتر از قوای سه گانه دیگر است و لذا بالطبع مایل به باطل است، و شاید در این مرتبه، قوه غضب هم حاصل شود، ولی خیلی ضعیف است؛ چون اگر او را از اکل و پستان مادر منع کنند، در مقام دفع برمی آید؛ ولو به اظهار انزجار باشد، و به تدریج این قوه قدرت می گیرد و یا اینکه حتی مرتبه ضعیفه اش هم بعد از مدتی حاصل می گردد، سپس قوه واهمه حاصل می شود که گاهی از آن به قوه شیطنت تعبیر می شود.

البته همه این قوا، شریف و لازم هستند؛ مثلاً اگر قوه شهوت نباشد، بقای نوع، ممکن نمی گردد و استبقاء نوع منوط به این قوه است و بلکه بقای شخصی هم، به قوه شهوت محتاج می باشد، حتی قوه واهمه هم بسیار قوه شریفی است؛ زیرا اگر انسان تدبیر نداشته باشد و در کارهای خود بدون قوه تدبیر اقدام کند، نمی تواند زندگی خود را ادامه دهد و امور معاش خود را اصلاح نماید، ولی اگر قوا، خودسر باشند و مجال آزادی داشته باشند و بدون قیدی از قیود کار کنند، فساد به دنبال دارند، پس لازم است تحت یک میزان صحیح وارد شوند و در هر اقتضائی که دارند و به هر چیزی که مایلند با اجازه و رخصت وارد شوند؛ چون اینها قدرت تمیز ندارند که بفهمند از مقتضیاتشان در بعضی از موارد، ترتب فساد و اختلال نظام و اقتحام در مهلکه است.

در نتیجه، قوه دیگری لازم است که قوه ناصحه و عاقله و ممیزه است و این قوه در

مملکت بدن، بعد از اینها حاصل می شود و چون بعد حاصل می شود غلبه اش بر این قوا سخت است، به جهت اینکه او باید قلعه گیری کند و طوری مستقر شود که اینها را تحت تسخیر حکومت خود بیاورد و حال آنکه اینها قبلاً مستقر شده اند و خودشان را در صفحه قلب با تمام توابع گسترده اند، پس غلبه بر اینها مشکل است و تسلط بر اینها بدون ارتیاض نفس - که در حقیقت همان به تضعیف کشاندن اینها است - کار دشواری است، و اگر اینها به هرچه مایل شدند، عنانشان را شل نگه داریم، قوی می شوند؛ چون اینها سابقه تصرف در قلب دارند و خارج کردن ریشه های وارده اینها از قلب، امر مشکلی است.

بنابراین: قوه تمیز و عقل به تنهایی کافی نیست، لذا حضرت احدیت، انبیا و مرسلین و اولیاء الله و علماء بالله را برای اعتضاد این قوه فرستاده تا بتوانند آنها را لجام کنند و تحت فرمان عقل، بلکه عقل کل و دستور شرع درآورند و آنها را رام کرده و توابع رذیله را از صفحه دل بردارند، و به همین معنی از حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام در اول کافی روایت شده و از اینها به جهل تعبیر آورده شده که جنودش را قریب هفتاد و پنج شمرده اند و جنود عقل را هم قریب به هفتاد و پنج تا فرموده است.

انبیا و اوصیا، جنود رحمانی را به هر نحوی که ممکن بوده، قولاً و فعلاً تقویت فرموده اند، البته فعل آنها بیشتر در این معنی راسخ بوده و مردم را به خدا توجه داده اند و بلکه وجودشان در این معنی بیشتر از اقوال آنها دخیل می باشد. اگر تاریخ انبیا مورد دقت قرار گیرد، معلوم می شود که خود افعالشان، دعوت به حقیقت و سعادت می باشد و آثار انبیا و قصص و حکایات آنها در این معنی خیلی دخیل است؛ مثلاً فلان غزوه را که ذکر نمودند، باید جهات افعال آنها را دید، و قصص قرآنی از قبیل احوال.

تقریرات فلسفه امام خمینی (س) (ج. ۳)

از احکام وقف



محمدصادق رحمانی (طلبه)

باسمه تعالی

از دیدگاه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای «حفظه الله»

عدم تصرف در مال وقفی حتی در موارد حساس

جایز نیست کسی بدون اذن و اجازه متولی شرعی در #وقف تصرف کند.

همان گونه که اگر وقف از قبیل وقف منفعت باشد، تصرف در آن هم فقط بعد از اجاره کردن آن از متولی جایز است

فروش و تبدیل وقفی که قابلیت انتفاع در جهت وقف را دارد، جایز نیست

لذا اگر شخصی آن را تلف کند ضامن آن است و اگر بدون اجازه متولی شرعی، در آن تصرف نماید،

ضامن اجرة المثل آن است و باید آن را به متولی شرعی

وقف بپردازد تا در جهت وقف مصرف نماید

در این رابطه فرقی بین اشخاص و مؤسسات و اداره های

#دولتی نیست و جایز است متولی وقف، بدون مراجعه به

حاکم با متصرف یا تلف کننده با رعایت مصلحت وقف، در مورد اجرت یا عوض آن توافق نماید.

آیا می توان در زمین های وقفی یا حسینی

ساخت؟

زمین های #وقفی، قابل وقف مجدد به عنوان مسجد یا

حسینی و غیره نیستند

واگذاری آن ها به طور مجانی برای ساخت مصلی یا یکی

از مؤسسات عمومی مورد نیاز مردم برای هیچ کس جایز

نیست.

ولی اجاره دادن آن ها توسط متولی شرعی برای ساختن

مصلی یا مدرسه یا حسینی در آن ها اشکال ندارد

مبلغ اجاره زمین های مزبور باید در جهاتی که برای

وقف معین شده است، مصرف شود.

عدم تغییر وقف تا حد امکان

اگر #وقف، مخصوص اقامه مجالس عزاداری در همان

روستا باشد، تا زمانی که عمل به وقف هرچند با گرفتن

وکیل برای آن، در همان روستا ممکن باشد، حق ندارد آن

مجالس را به جای دیگر انتقال دهد

بلکه واجب است فردی را نایب بگیرد تا در آن روستا مجالس عزاداری برپا کند.

وقف جنگل ها و مراتع طبیعی

در صحت #وقف، سابقه مالکیت شرعی خاص واقف

شرط است

لذا چون جنگل ها و مراتع طبیعی که از انفال و اموال

عمومی هستند، ملک خاص کسی نیستند، در نتیجه وقف

آن ها توسط هیچ فردی صحیح نیست

وقف باطل

اگر ثابت شود جهتی که ملک برای آن #وقف شده،

جهتی حرام و از مصادیق اعانه بر گناه و معصیت است،

چنین وقفی باطل بوده و استفاده از آن اموال در جهتی که

شروعاً حرام است، صحیح نمی باشد

ضوابط غنای محرم (۱)

حسن مهروانی، بهبهانی (طلبه)



بسم الله الرحمن الرحيم

برای حکم کردن به حرمت غناء به ادله ای از قبیل آیات، روایات و اجماع تمسک شده است؛ اجماع، اجماع مدرکی است و اعتباری ندارد، آیات هم مستقیماً به غناء و حرمت آن اشاره ندارند بلکه بواسطه روایات دلالت آن‌ها مشخص می‌شود. بنابر این فقط به روایات تمسک می‌کنیم روایات هم بر حرمت مطلق غناء دلالت ندارند و غنای حرام آن غنایی است که مصداق لهو و زور (باطل) باشد.

یکی از مباحثی که امروزه بیش از هر وقت دیگری مورد توجه و بررسی قرار گرفته است رابطه دین و هنر است، اینکه آیا این دو قابل جمع هستند، آیا می‌توان هم متدین بود و هنرمند، آیا دین هنر را می‌پذیرد و از این قبیل سوال‌هایی که امروزه بحث بر سر آن بسیار است و عده ای نا آگاهانه و یا مغرضانه بین دین و هنر تقابل ایجاد کرده و دین را دشمن هنر می‌خوانند در صورتی که در عمل اینطور نیست و حتی تاریخ هم چیز دیگری را نشان می‌دهد؛ در آن زمان که اروپاییان در تاریکی قرون وسطا می‌زیستند گوشه دیگری از عالم دارای تمدن و فرهنگ بود، تمدنی که بنیان‌گذاران آن معصومین ع و متمدنین آن مسلمانان بودند، تمدنی که دارای فرهنگ و هنر بود.

این حرف که دین با هنر تقابل دارد کاملاً حرف غلط و دور از انصافی است، اگر هنر در راه کمال و سعادت بشر باشد نه تنها اسلام آن را رد نمی‌کند بلکه از آن تأیید و حمایت هم می‌کند، اسلام با آن هنری مخالف است که انسان‌ها را مشغول دنیال کرده و آن‌ها را از رسیدن به کمال بشری باز می‌دارد، آن هنری که زنان را بازیچه دست مردان کرده و آن‌ها را تبدیل به ابزار می‌کند، و...

یکی از اقسام هنرهای هفت‌گانه موسیقی است و موسیقی علم تألیف الحان (آهنگ‌ها) است که در معنای آواز (غناء) هم استعمال می‌شود، موسیقی یکی از آن هنرهایی است که در عصر ما خیلی رواج داشته و طرفداران زیادی دارد؛ بررسی حکم غناء از همان زمان معصومین ع مورد توجه بوده چون در آن زمان مخصوصاً در زمان امام باقر ع و امام صادق ع موسیقی رواج داشته و حکام آن زمان از موسیقی و غناء در مجالس عیش و نوش استفاده می‌کردند، در زمان کنیزهایی را برای خوانندگی تربیت می‌کردند و در مجالس عیش و نوش از آن‌ها استفاده می‌شده است حتی گاهی اوقات از خوانندگان مشهور هم استفاده می‌کردند. موسیقی و غناء در ایران هم پیشینه طولانی

دارد و ایرانیان قبل از اعراب با موسیقی سروکار داشتند و در مورد موسیقی و غناء مقالات و رساله‌های بسیاری نوشته شده است با این حال هنوز بین فقها اختلافات زیادی پیرامون معنای غناء دیده می‌شود.

در این پژوهش بنا داریم به حکم غناء (آواز) و فرق بین آواز حلال و حرام بپردازیم و برای این کار نیاز هست که موضوع غناء محرم را مشخص کنیم و این را هم بیان کنیم که آیا این حکم استثنائاتی هم دارد یا خیر، از همین جهت مطالب این پژوهش را در سه فصل بیان می‌کنیم؛ فصل اول را به ادله حرمت غناء اختصاص دادیم، در فصل دوم هم به معنای غناء می‌پردازیم، فصل سوم هم پیرامون استثنائات غناء است.

توجه داشته باشید وقتی گفته می‌شود فعلی حرام است یعنی آن فعل دارای مفسده است و ضررهای آن، تنها متوجه خود انسان‌ها است، اما گاهی این مفسده‌ها برای انسان‌ها محرز و ثابت شده است و گاهی محرز نیست لکن خداوند از آن آگاه است.

موسیقی و غنای حرام از آن دسته حرام‌هایی هستند که امروزه مفسده آن‌ها تا حد زیادی مشخص شده است، برخی از دانشمندان و بزرگان علوم مختلف، آثار مخرب موسیقی و غناء را تا حدودی مشخص کرده‌اند و لازم است در پژوهشی مستقل، به آن پرداخته شود.

فصل اول؛ ادله حرمت غناء

حرمت غناء فی الجمله جزء مسلمات و مشهور بین فقها است.

دلالتی که برای حرمت غناء مطرح می‌شود، کتاب، سنت و اجماع است ولی ادله ای که ما به آن‌ها استناد می‌کنیم روایات می‌باشند؛ به دلیل اینکه کتاب به تنهایی دلالت بر حرمت غناء ندارد و با تبیین روایات، آیات مربوطه دلالت بر حرمت می‌کنند اجماع هم اجماع مدرکی است که اعتباری ندارد.

ما در اینجا به پنج دسته از روایات اشاره می‌کنیم؛

دسته اول، روایات ذیل آیه وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَاجْتَنِبُوا الرُّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»؟ قَالَ: «الْغِنَاءُ».

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ

وَالْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ دُرُسْتٍ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَاجْتَنِبُوا الرُّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»؟ فَقَالَ: «الرُّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ: الشُّطْرُنْجُ، وَقَوْلُ الزُّورِ: الْغِنَاءُ».

۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «فَاجْتَنِبُوا الرُّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» قَالَ: «الرُّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ هُوَ الشُّطْرُنْجُ، وَقَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ».

۴. حَدَّثَنَا الْمُطَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ الْمُطَفَّرِ الْعُلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ- فَاجْتَنِبُوا الرُّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ قَالَ الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنْجُ وَقَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ قُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْأَحْدِيثِ قَالَ مِنْهُ الْغِنَاءُ.

۵. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَرَّازِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الزُّورِ قَالَ مِنْهُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِلَّذِي يُغْنَى أَحْسَنْتُ.

۶. عن عبد الله بن أبي بكر، قال: قلت إلى متوصلاً لي، فسمعت جارية لجار لي تغنى و تضرب، فبقيت ساعة أسمع، قال: ثم خرجت، فلما أن كان الليل دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فحين استقبلني قال: الغناء اجتنبوا، الغناء اجتنبوا، الغناء اجتنبوا، إجتنبوا قول الزور [الحج (۲۲): ۳۰] قال: فما زال يقول: الغناء اجتنبوا، الغناء اجتنبوا، قال: فضايق بي المجلس، و علمت أنه يعينني، فلما أن خرجت قلت لمولاه معتب: و الله ما عنى غيري.

(در این روایت راوی می‌گوید: من به محل تخی رفتم و آنجا که نشستم صدای خواننده زن به گوش می‌رسید و من آنجا نشستم تا به آن آواز گوش دهم و شب که نزد امام ع رفتم، حضرت تا من را دیدند گفتند الغناء اجتنبوا انقدر این جمله را تکرار کردند که ماندن در آن مجلس برایم سخت شد و فهمیدم که حضرت ع از این جمله من را قصد کرده بودند و با این اجتنبوا‌ها من را خطاب قرار دادند)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ-

ادامه از: تاثیر علم بلاغت ...

تَعَالَى: { ... فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ }
قَالَ: «الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنُجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ»
وسائل الشيعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۱۰، ح ۲۶.

دلالت روایات

اجتنبوا قول الزور دلالت بر حرمت دارد، اجتنبوا امر است و مامور به آن باید ترک شود یعنی اجتنبوا امر به ترک کرده است، ترک قول الزور؛ زور هم به معنای باطل است. برخی از این آیه این طور استفاده کرده اند که غناء باید شامل گفتار و کلام باطل باشد تا از مصادیق آیه محسوب شود و اگر غناء شامل کلام باطل نباشد و یا اصلاً بدون کلام باشد مصداق این آیه نیست.

اما این حرف به دو دلیل اشتباه است؛

دلیل اول همانی است که مرحوم شیخ (ره) به آن اشاره کرده اند، شیخ اعظم (ره) در کتاب مکاسب خود در مورد این دسته از روایات فرموده اند که آنچه مورد نظر این آیات است، زور است مطلق زور نه خصوص قول زور؛ وقتی گفته می شود مطلق زور یعنی هم آن قول و کلامی که باطل است هم غیر آن، مثل کیفیت صوت که مورد بحث ما است. به عبارت دیگر غناء گاهی همراه با کلام باطل است و

گاهی کلام آن کلام باطلی نیست حتی ممکن است آیات قرآن باشد اما کیفیت آن به شکلی است که از مصادیق زور محسوب می شود و گاهی هم فعل و یا قول باطلی است که غناء هم نیست چون غناء یکی از مصادیق زور است.

دلیل دوم این است که روایات دال بر حرمت غناء محدود به این روایات نمی شوند، یعنی اگر بپذیریم که این دسته از روایات فقط دلالت بر حرمت قول زور دارند، نه مطلق زور، باز هم روایاتی هستند که دلالت بر حرمت فی الجمله غناء دارند نه خصوص غنائی که همراه با کلام باطل است. نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که باطل بودن کلام یا کیفیت صوت قید حکم است نه موضوع، یعنی آن غنائی که کلام آن یا کیفیت آن باطل است حرام است. و اما اینکه منظور از کیفیت باطل چیست، بحثی است که در فصل دوم پیرامون موضوع غناء محرم، به آن پرداخته می شود.

دسته دوم. روایات ذیل آیه لهوالحدیث

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ» وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»

۲. ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مِهْرَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْغِنَاءُ مِمَّا قَالَ اللَّهُ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»».

۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغِنَاءِ، فَقَالَ: هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»

۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مِهْرَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ، وَهُوَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»

۵. ما رواه الفضل بن الحسن الطبرسي (في مجمع البيان) قال: روي عن أبي جعفر و أبي عبد الله و أبي الحسن الرضا (عليهم السلام)

في قول الله عز وجل (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ) إنهم قالوا: منه الغناء

دلالت روایات.

...ادامه در شماره چهارم نشریه معالم...

ادامه از: بررسی نگاه به نامحرم ...

وجه کفین هستند لکن مع الکراهه. زنی که اراده نکاح با او شده قسم چهارم از زن، زن اجنبیه ایست که قصد ازدواج با او شده؛ یعنی توجه به آن زن، به غرض منفی و حرام نیست بلکه مرد می خواهد با او ازدواج کند و برای این امر، چاره ای جز نگاه ندارد. آیا در این باره هم فقه قائل به تخصیصات و احکام زن اجنبیه است یا خیر؟ در جواب باید گفت که خیر. در منابع روایی و فقهی، به این موضوع اهمیت بسیار داده شده، و احکام خاصی برای آن طرح شده است که روشن خواهد شد. مشهور فقها قائل اند که نظر به زنی که قصد ازدواج با او شده، جایز است لکن اختلاف در مقدار نگاه است.

مشهور قائل اند که فقط می تواند به وجه و کفین آن زن نگاه کند چراکه صحیحه هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) حاکی از آن است که: لا باس بان ينظر الی وجهها و معاصمها اذا اراد ان يتزوجها معاصم چیست؟

معاصم جمع معصم است به معنای محلی که زیورآلات زن در آن قرار می گیرد

که مراد، دو دست است.

قول دوم را صاحب جواهر قائل است که جواز نظر به همه جای زن وجود دارد الا عورت

دلیل ایشان، روایت صحیحه عبدالله بن سنان است که می گوید: قلت لابی عبدالله الرجل یرید ان یتزوج المرأه ا ینظرها الی شعرها؟ فقال نعم انما یرید ان یشتریها باغلی الثمن مرحوم امام در تحریر می گوید:

الاحوط الاقتصار علی وجهها و کفیها و شعرها و محاسنها و ان کان الاقوی جواز التعدی الی المعاصم بل و سائر الجسد ماعدا العوره والاحوط ان یکون من وراء الثوب الرقیق کما ان الاحوط - لو لم یکن الاقوی الاقتصار- علی ما اذا کان قاصدا لتزویج المنظوره بالخصوص فلا یعم ما اذا کان قاصدا لمطلق التزویج ویجوز تکرار النظر اذا لم یکن حصل الاطلاع علیها بالنظره الاولی

در نظر امام، آن زنی مد نظر است که قصد به ازدواج با آن شده باشد نه مطلق تزویج.

به این معنا که جواز نظر فقط برای زنی است که مرد منحصر می خواهد با او ازدواج کند درحالی که صاحب عروه قائل است:

یجوز لمن یرید النکاح بامرأه ان ینظر الی وجهها و کفیها ولا فرق بین ان یکون قاصدا لتزویجها بالخصوص او کان قاصدا لمطلق

التزویج وان کان الاحوط الاقتصار علی الاول

مرحوم شیخ انصاری در کتاب النکاح قائل است که:

دلیل اینکه جواز نظر به آن زنی که اراده نکاح شده وجود دارد، اینست که غرر برای آن مرد از بین برود (غرر از جهت حسن صورت، رنگ و...) .

بعد قائل اند که برای از بین رفتن این غرر، نگاه به وجه و کفین کفایت می کند چرا که به وسیله این نگاه، سایر اعضاء هم، فهمیده می شود.

و نیز ادامه می دهند که مقتضای اطلاق روایات، جواز نظر به زنی است که می خواهد با او ازدواج کند ولو اینکه بدون اذن آن زن باشد چرا که باید انتفاء غرر شود.

مرحوم صاحب جواهر نکته ای را در این باب متذکر می شوند که: اما اعتبار عدم اللذه بذالک فینبغی القطع بعدمه لاطلاق الادله ولعسر التکلیف به علی وجه تنتفی الحکمه فی مشروعیه الحکم المذبور

یعنی در مسئله نگاه به زنی که قصد ازدواج به آن شده، شرط عدم لذت وجود ندارد چراکه اولاً روایات در این باب مطلق است و ثانیاً اگر این شرط نسبت به آن وجود داشته باشد، عسر و حرج نسبت به دین ایجاد می شود چرا که دین از یک طرف می گوید می توانی نگاه کنی و از طرف دیگر می گوید که هیچ قصد لذتی هم نباید داشته باشی و این، حرج است.

فصل دوم- تفسیر و توضیح واژگان کلیدی بحث نگاه

...ادامه در شماره چهارم نشریه معالم...

نونتاری در وادی عنق

نتیخ محمد ناصری



وادی عشق

جایگاه عشق در ادیان بدین گونه شرح داده میشود:
عشق در یهود

در فرهنگ یهود و زبان عبری، عشق، مترادف کلمه (اهاو) است. و به طور یکسان هم

در مورد عشق به خدا و هم عشق زمینی به کار می رود. عرفان یهود، منبع معرفت و زندگی را عشق می داند و معتقد است که عشق انسان به خدا، باید از طریق عشق به هموعان ابراز شود. عرفان یهود، هدف نهایی عشق میان انسان و خدا را «تیفون» می داند که به معنای اصلاح جهان، پیشرفت انسان و تبدیل زمین به چیزی شبیه بهشت است. (۱)

عشق در یونان باستان و مسیحیت :

در مکاتب یونانی و آیین مسیحیت کلمه عشق، دارای معانی متفاوتی است، به طوری که در متون یونانی باستان، چند نوع عشق وجود دارد (۲).

۱. اروس: یکی از انواع عشق در زبان یونانی و نام فرزند «ونوس» (الهه عشق) است. اروس، بیشتر به عشق احساسی و با تمایلات زمینی اطلاق می شود. در واقع، این عشق، همان عشق غریزی و شهوانی (فاقد منطقی) است که واسطه جذابیت و کشش های جسمانی و یا ابراز آن به طور فیزیکی، نمایان می گردد که می توان آن را با «عشق در نگاه اول» که با شدت آغاز می شود و به سرعت فروکش می کند، یکی دانست. شکل اروس، مانند نوزاد بالدار است که معمولاً همراه با تیر و کمان نشان داده می شود.

۲. لودوس: همان عشق تفننی و رمانتیک زود گذری است که بیشتر متعلق به دوران نوجوانی است. در واقع، لودوس همان ابراز ظاهری عشق است و رابطه دراز مدت در آن، بعید به نظر می رسد.

۳. فیلو: عشقی برادرانه، که مبتنی بر وحدت و همکاری بوده و هدف آن، دستیابی به منافع مشترک است. این عشق، در حقیقت، همان عشقی است که ما نسبت به عزیزانمان داریم که عشقی دوسویه است. تنها عیبی که حکمای یونانی بر آن وارد می آورند، این است که فرد، تنها به این دلیل عشق می ورزد که به او عشق بورزند.

۴. استورگ: عشقی دوستانه و وابسته به احترام و نیز نگرانی نسبت به منافع متقابل است. در این عشق،

همنشینی و همدمی بیشتر نمایان است و در واقع، عشقی است که بر اساس صمیمیت و تعهد و ب ه دور از شهوت و غریزه جنسی، بین دو نفر شکل می گیرد و معمولاً پایدار و بادوام است.

۵. پراگما: عشق منطقی و مبتنی به منافع و دورنمای مشترک است. از آن جا که این نوع عشق، بر پایه رسیدن به اهداف و منافع مشترک شکل می گیرد، معمولاً در بین افرادی دیده می شود که نگران این موضوع اند که آیا فرد مقابلشان در آینده پدر و مادر خوبی برای فرزندشان خواهد شد یا نه!

۶. مانیا: عشق افراطی، انحصار طلب و حسادت بر انگیز است که در آن، شیفتگی شدید به معشوق، اغلب به احساسات مبالغه آمیز افراطی منجر می گردد. مانیا را معمولاً عشقی در دسر ساز و وسواس گونه تعریف کرده اند

۷. آگاپه: این نوع عشق که از دیگر عشق ها برتر است، عشقی الهی، فداکارانه و از خود گذشته است که در آن بیشتر، حالت نوع دوستی (تمایل به انجام دادن کاری برای دیگران بدون چشمداشت) دیده می شود و به نوعی به معنای خیر خواهی و همدلی برای همه انسان هاست. در آگاپه یا آگاپه، هیچ چیزی در عوض عشق، مطالبه نمی شود و هنگامی که فردی به این مرحله می رسد، عشق او به دیگران به دلیل ارزشمند بودن آنها یا وجود ویژگی ای بخصوص در آنها نیست؛ بلکه علت اصلی آن این است که خداوند به آنها عشق می ورزد.

عشق در مسیحیت خیلی نقد گرایانه و مفصل است اما موضوع اصلی ما عشق در تفکر اسلام است

عشق در تفکر اسلام :

کهن ترین منبع اسلام، قرآن است. اما این کلمه (عشق) در قرآن به صراحت نیامده است. و به تعبیر دیگری نقل شده همانند (حب) (محبت) و (ود). به عنوان مثال در سوره یوسف در آیه (۳۰) برای بیان شدت عشق زلیخا به یوسف از عبارت (قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا) که به تعبیری عشق حضرت یوسف زلیخا را کور و کر نموده است استفاده شده.

از سوی دیگر عشق در عرفان جایگاه و نقش خیلی مهمی دارد که بسیاری از افراد برای رسیدن به کمال از این راه بهره جسته اند.

رسیدن به خدا در عرفان راههای زیادی دارد یکی از آنها عشق است.

ملا صدرا عشق را دو قسم کرده است: یکی عشق حقیقی و دیگر عشق مجازی و علت این مسأله به مراتب عشق و محبت در تفکر صدرالمتالهین برمی گردد. (۳)
عشق حقیقی: از نظر او عشق حقیقی محبت به خدا و صفات و افعال اوست او می گوید



چون ذات

حق تعالی

بالفعل جامع جمیع

کمالات است احق است که

معشوق و مطلوب و مقصود کل و مطلق باشد.

عشق مجازی: خود به دو قسم حیوانی و نفسی تقسیم می شود.

عشق نفسی: عشق نفسانی محبتی خالص است و به کلی از شهوت و منفعت برکنار است. این نوع عشق انسان را از خودپرستی بیرون می برد و این حصار و محدودیت را می شکند. وجود عاشق را توسعه داده و کانون هستی اش را عوض می کند.

عشق حیوانی: مبداء عشق

حیوانی شهوات بدنی و هدف

آن طلب لذت حیوانی و ارضای

تمایلات خود محب

است و از آن خشونت و جنایت برمی‌خیزد.

به نظر میرسد که عشق دو تقسیم دارد:

۱- عشق حقیقی که عشق به خدا و اهل بیت آن است.

۲- عشق مجازی که به غیر از عشق

حقیقی تمامی عشق‌ها، عشق

مجازی است. نکته

قابل توجه

آن است که

متعال است. کسانی که عشق حقیقی را درک کنند بدون

آلوده شدن به مرداب در مسیر قله قرار می‌گیرند مسیر

های زیادی برای رسیدن به کمال هست اما در ابتدای هر

مسیر مرداب‌های مختلفی وجود دارد که راه الوده نشدن

به آن توسل است.

اما کسانی که گرفتار این مرداب بشوند درگیر امتحانات

می‌شوند و کسی که عشق به اولاد و والدین و همسر

داشته باشد با توسل به اهل بیت از آن میگذرد. چون

عشق آن شاکله‌ای از گناه ندارد و توسل به اهلیت

برای آنان مانند ریسمانی نجات‌دهنده عمل می‌کند.

در مسیر عشق حقیقی امتحانات دشوار چون الکی عمل

میکند که طلا را از گل جدا می‌کند.

این امتحان‌ها گاهی با داغ عزیزان، گاهی با بیماری،

و گاهی با فقر انجام می‌شود. در اینجا است که نقش

عاشق و محب مشخص می‌شود. کسانی که صبر کنند و

خواستار عشق حقیقی باشند و ادب را پیشه کنند دستشان

را گرفته و در مسیر عشق حقیقی قرار دهند. اما کسانی

که در امتحان رد شوند، دوباره امتحان می‌شوند تا زمانی

که یا موفق شوند یا ناامید که فرقی عاقبت به خیر است

یا عاقبت به شر.

اما کسانی که عاشق نیلوفرهای روی مرداب شوند به

نظر میرسد شاکله شهوت و گناه است که باعث فاسد

شدن آن محبت میشود کسی که به عشق مجاز گرفتار

می‌شود تنها راه نجات از آن مرداب متعفن توسل به

خداوند و اهل بیت آن است که راه و رسم عشق حقیقی

را به ما نشان می‌دهند. زیرا اطبا عشق جز این دارو

برایش نیافتند به همین دلیل است که مثال مرداب را بیان

نمودیم آنقدر محو نیلوفرهای آبی می‌شوند که پشت و

زیر آن را نمی‌بینند و نمیدانند چه چیزی در انتظار آنهاست

و گرفتار به گناه می‌شوند، برای رهایی از آن دست و پا

می‌زنند و هر روز گرفتار ترمی شوند تا کامل غرق شوند.

اما آیا راه‌هایی دیگری از این مرداب هست؟ آری، راه

رهایی آدمی گذر است که انسان از آن به خاطر خدا

بگذرد. واقعاً مسیر سختی است و شیطان در این راه برنامه

ریزی می‌کند که افراد را از مسیر رسیدن به خدا به هر

نحوی برگرداند و به تباهی برساند.

خداوند متعال برای بندگان خود مسیرهای فراوانی برای

عاقبت بخیری قرار داده که یکی از آنها محبت الهی است

اما متأسفانه عده کمی از آن‌ها عبور میکنند.

در حقیقت سخن گفتن از گذر شاید راحت باشد اما عمل

به آن لوازمی دارد که یکی از آنان روح قوی و دیگری توسل

مدام به خاندان نبوت و خداوند متعال است.

یک فرد برای پخته شدن بعضاً سال‌ها مورد امتحان‌های

مختلف قرار می‌گیرد تا به آن متانت برسد.

در وادی گذر نیز روندی است که انسان در آخر آن به

یک پختگی نسبی میرسد. گاهاً شنیده‌ایم کسانی که به آن

ها مجنون گفته می‌شود. اما مجنون حقیقی کسی است که

آنقدر شیفته معشوق خود می‌شود که متوجه اتفاقات و

افراد اطراف خود نیست. در تمثیل می‌گویند هوشیاری ندارد

و کسانی که آن را می‌بینند آن فرد را دیوانه فرض می‌کنند.

شاید بتوان به این افراد گفت که به اندکی از محبت الهی

رسیده‌اند.

امکان جنون در عشق مجازی هم هست ولی بیشتر به

افسانه می‌خورد زیرا در عشق مجاز افراد فرد مقابل خود

را برای خود میخواهند و لاغیر وفی‌توانند آن را رشد دهند

زیرا اگر رشد پیدا کند امکان از دست دادن آن زیاد می

شود و فرد به کمال مجاز خود نمی‌رسد خلاصه در این راه

حرف و سخن زیاد است انشاءالله که خداوند متعال ما را از

اهل عمل قرار دهد و محبت و عشق واقعی خود را نصیب

ما بگرداند

در آخر کلام سخن را با عبارت حکیمانه از خواجه عبدالله

انصاری به پایان می‌رسانم:

عشق، آتش سوزان است و بحر بیکران است. همه، جان

است و قصه بی پایان است. عقل و ادراک در وی حیران

است و دل در یافت وی ناتوان است. نهان کننده عیان است

وعیان کننده نهان. روح روح است و فتوح فتوح. اگر خاموش

باشد، دلش چاک کند و از غیر خود پاک کند و اگر بخروشد

وی را زیر وزبر کند و شهر را خبر کند. هم آتش است، هم

آب؛ هم ظلمت است هم آفتاب. عشق درد است؛ لیکن به

درد آرد و چنان که علت حیات است، سبب ممات است. هر

چند مایه راحت است، پیرایه آفت است

منابع:

۱. «عشق در عرفان یهود»، شیوا کاویانی، افق بینا(ماه

نامه)، شماره ۱۵ (دی ۱۳۸۰)، ص ۲۵.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۰.

۳. «عشق الهی در منظر قرآن کریم»، رحمت الله

شریتی، صحیفه مبین(ماه نامه)، شماره ۲۲، ص ۵۴.

۴. منتخب میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱۳۳۲.

۵. «فلسفه عشق»، الکساندر موزلی، مترجم: فرشاد مزدرانی،

مدرسه (فصل نامه)، ش ۳ (ویژه عشق)، ص ۱۰.

۶. «عشق زمینی»، عبدالکریم سروش، مدرسه (فصل

نامه)، ش ۳ (ویژه عشق)، ص ۷.

آیا عشق

مجازی عشقی

است که کلاً پوچ،

خالی و گمراه کننده است؟

خیر زیرا در عشق مجازی ما شاهد عشق

به اولاد عشق به والدین عشق به همسر و... هستیم که

شاکله آن با گناه و معصیت نیست.

قسمتی از عشق مجاز عشق‌های رایج در کوچه و بازار

هست که شاکله آن گناه و معصیت است. یک مرداب را

فرض کنیم که در پایه کوه واقع شده است

در قله آن عشق حقیقی خداوند متعال

واقع شده است.

در میانه کوه عشق به اهل بیت

علیهم السلام است. و در

پایه کوه عشق مجاز که همان

مرداب با نیلوفرهای آبی است.

اصل در عشق و محبت خداوند



بررسی نگاه به نامحرم در اسلام (۲)

رضا قاسمی (طلبه) - استاد راهنما: آقای مخبریان

...ادامه از شماره دوم نشریه معالم:

فصل اول

تبیین نظرات فقهی علما درباره نگاه به نامحرم

در این فصل، به تبیین نظرات علما درباره مسئله نگاه به نامحرم پرداخته ایم و آن:

در یک چشم انداز کلی که در همه کتب فقهی (چه آنها که به طور تفصیل درباره مسئله نظر بحث کرده اند و چه کسانی که کوتاه و گذرا بدان پرداخته اند) وجود دارد، فقها، احکام نگاه را تقسیم به چند صورت کرده اند:

یعنی آنچه که مد نظر ایشان در برداشت از کتب روایی بوده، اینست که نگاه به چه کسی را می‌خواهیم بحث کنیم که جایز است یا نه؟

فائده این تقسیم، در حرمت و جواز است. یعنی در برخی موارد نگاه به جنس مخالفی جایز است و در برخی دیگر به طور کامل حرام.

اما تقسیم اینکه انواع زن:

۱. امه و کنیز

۲. زنان غیر مسلمان

۳. محارم

۴. اجنبیه

۵. زنی که اراده نکاح را با او کرده

در تقسیمات بالا، هرکدام از انواع زن ها، احکام خاص خودشان را دارا می باشند که تقریباً می توان گفت نظرات فقها (چه متقدم و چه متاخر)، در آنها یکی ست.

کنیز

اگر کسی می خواهد که یک کنیزی را برای خود بخرد، جایز است که نگاه به همه جای او کند و نیز مس کند البته به غیر تلبذ که قدر متیقن روایات است

زنان کافر

کافر که گفته می شود، همه انواع و اقسام کفار را شامل است.

سکونی در روایتی از امام صادق نقل می کند که حضرت فرمود: قال رسول الله لا حرمة لנساء اهل الذمه ان ينظر الی شعورهن و ایدیهن

مرحوم امام خمینی در تحریر الوسیله در باره جواز نظر و عدم جواز نگاه به زن کافر می گویند:

يجوز النظر اليهن اذا لم يكن مع تلبذ و الاحوط الاقتصار على الواضع التي جرت عاداتهن على عدم التستر عنها

مواضعی که عادات پوشیده می شود مثل سر - زیر چانه - پا

در شرایع الاسلام، مرحوم محقق حلی قائل اند که:

نگاه به مو و محاسن زنان غیر مسلمان جایز است بغیر تلبذ چرا که انهن بمنزله الإماماء .

تعلیلی که ایشان می آورند، از این حیث است که نگاه به زن کافر جایز است چراکه در حکم کنیز می باشد و نگاه به کنیز هم، جایز.

در اینکه مراد از محاسن چیست، در فصل دوم خواهد آمد.

مرحوم کاظم یزدی در عروه الوثقی می گوید:

يجوزالنظر الى الكفار مع عدم التلبذ و الاحوط الاقتصار على ما جرت عاداتهن بعدم الستر

نعم الظاهر عدم حرمة التردد في الاسواق مع العلم بوقوع النظر

عليهن و لايجب غض البصر اذا لم يكن هناك خوف افتتان

همانطور که از این جملات معلوم است، ایشان کاملاً مصداقی وارد بحث شده و اشاره به یک موضوع خاص که راه رفتن در بازار است، دارند.

نکته بعدی اینست که مراد از ما جرت عاداتهن چیست؟

طبیعتاً برای معلوم کردن معنای آن، نیازمند عرف هستیم. یعنی باید دید که در عرف کفار، چه مقداری را می پوشانند و چه مقداری را نمی پوشانند.

آنچه که از حرکت و مشی آنها و نیز قوانین حکومتی ایشان دیده می شود، اینست که مرسوم بین آنها، تستر برخی مواضع است این، مورد قبول عرف آنها می باشد.

مثلاً یکی از آن موارد، عدم پوشاندن قسمت سینه و یا مچ پاست.

در اینجا دو حکم فقهی وجود دارد اولاً جواز نظر به آن قسمت

ها (چرا که گفته شد نگاه به کفار جایز است) و ثانیاً حکم

احتیاطی که اقتضا دارد نگاه نشود.

البته طبق بیان مرحوم یزدی، اگر خوف فتنه با نگاه کردن وجود

داشته باشد، واجب است که حتی به مجتمعات ایشان هم نرفت

چرا که موجب نگاه حرام شده و این، در اسلام مقبول نیست.

نکته: دراینکه مراد از فتنه و ریبه چیست، در فصل سوم بدان

پرداخته خواهد شد.

در کتاب نظام النکاح فی الشریعه الاسلامیه (آقای سبحانی) هم،

نسبت به مسئله نگاه به کفار، گفته شده که:

روی کلینی عن ابن محبوب: سمعت ابا عبدالله يقول: لا باس

بالنظر الی رئوس اهل التهامه و الاعراب و اهل السواد و العلوج

(الكفار) لانهم اذا نهوا لا ينتهون

طبق این روایت، با توجه به طغیان کفار و اینکه مطیع فرمان

الهی نیستند و از دایره عبودیت خدا خارج شده اند، حرمتی که

برای زنان مسلمان وجود دارد برای آنها نیست فلذا می توان به

آنها نگاه کرد.

همانطور که در مقدمه هم بیان شد، مسئله نگاه، صرفاً به عنوان

یک موضوع تعبدی و غیر عقلانی نیست و گفتیم که اتفاقاً به

جهت منطقی و عقلانی بودن آن بوده است که احکامی از طرف

اسلام به آن اختصاص داده شده.

محارم

قسم سوم از زنانی که بیان شد، محارم هستند.

محرم کیست و اصلاً به چه معناست؟

هو من يحرم نکاحهن موبدا بنسب او رضاع او مصاهره

نسبت به مسئله نگاه به محارم، دو قول وجود دارد:

۱. قول مشهور: نگاه به همه جای آنها جایز است به غیر عورت

(قبل و دبر)

۲. یک قول دیگری می گوید فقط به مواضع زینت مثل مو... می توان نگاه کرد.

مرحوم امام در تحریر می گوید:

يجوز النظر ما عد العوره اذا لم يكن مع تلبذ

نکته: در برخی از کتب فقهی مثل شرایع، به مسئله جواز نظر یا

عدم جواز به محارم را متذکر نشده اند که گویی این، حاکی از

قائل بودن آنها به جواز نظر می باشد.

اجنبیه

به زن اجنبیه حرام است که نگاه شود چه با تلبذ باشد چه غیر

تلبذ البته به استثنای وجه و کفین.

البته برخی هم مثل شیخ انصاری در کتاب رساله نکاح قائل به

جواز اند.

فقها می گویند که یکبار نگاه به زن بدون معاوده جایز است الا

اینکه یک ضرورتی وجود داشته باشد که که تکرر نظر را اقتضا

داشته باشد مثل معامله، شهادت، معالجه، آتش سوزی و...

نکته ۱: زنان پیر که به تعبیر قرآن القواعد من النساء می باشد،

نسبت به مسئله نگاه، احکامی را به خود اختصاص داده اند. از

جمله اینکه نگاه و ایضا لمس به مو و ساق پای آنها که معمولاً

پوشیده می شود، جایز است (البته جاهای که پوشیده می شود

مثل ثدی، جواز نظر و لمس ندارد).

نکته ۲: تمامی این احکامی که گفته می شود، در رابطه با نگاه

مرد به زن است

لکن نگاه زن به مرد هم، همین احکام را دارد چراکه عموم آیه

غض بصر، دال برآنست.

البته نسبت به این مسئله که آیا نگاه زن به مرد هم، همان حکم

را دارد، در فصل سوم بدان خواهیم پرداخت.

آقای سبحانی در کتاب نظام النکاح بیان می کنند که:

لا ينظر الرجل الى الاجنبیه اصلاً الا لضرورة

قائل اند که ضرورتی که گفته می شود، ضرورت فقهی ست نه

ضرورت دینی؛

چرا که فرق بین ایندو ضرورت در اینست که انکار ضرورت فقهی

موجب کفر نیست بخلاف انکار ضرورت دینی.

مرحوم امام در تحریر می گوید:

فقط می توان به وجه و کفین نگاه کرد البته اگر تلبذی نباشد

اگر تلبذی باشد، اقوالی در این باره وجود دارد که احوط، عدم

نگاه است

امام ادامه می دهند که احکام بالا، برای نگاه بود اما لمس وجه

و کفین، جایز نیست مثل مصافحه با زن الا اینکه

از پشت لباس باشد و نیز بدون فشار دادن.

در کتاب شرایع آمده است که:

لا ينظر الرجل الى الاجنبیه اصلاً الا

لضرورة و يجوز ان ينظر الى وجهها و

کفیها علی کراهیه فیه مره بدون

المعاوده و کذا الحكم في المراه

همانطور که در اینجا دیده می

شود، ایشان قائل

به جواز نگاه

لبخند خدا یعنی
هوای خانواده تو داشته باشی



مَا قَطَعَتْ رَجَائِي مِنْكَ
هر گز رشته‌ی امیدم از تو قطع نمی‌شود



دشمن شناسی



محمد علی سلطانی نژاد طلبه

قرآن کریم دشمن اصلی انسان را شیطان رجیم می‌دارد و این امر آشکاری است که انسان جز شیطان دشمن واقعی ندارد و در حقیقت این شیطان است که سعی دارد دشمن خودش را که انسان باشد به گمراهی بکشد و ما نیز باید در برابر او به خدا پناه ببریم و فریب او رو نخوریم. در روایات معصومین هم آمده که بزرگترین دشمن انسان کسی است که حيله های خصمانه خودش را پنهان بدارد که ما در این زمانه کاملا با اون مواجه هستیم و اون رو می‌بینیم که دشمنان ما چه طور در حال نقشه کشیدن برای ما هستند .

امام خمینی ره نیز چنین فرمودند که شناخت دشمن یکی از اصلی ترین و مهم ترین اصل برای دفع آنها میباشد و همچنین رهبر انقلاب هم از جوانان چنین خواستند که دشمن فقط به دنبال بس انگیزه کردن و ناامید کردن ما میباشد اگر جوان انقلابی هیچ کاری برای کشورش و این انقلاب ۴۰ ساله انجام ندهد بزرگترین کمک رو به دشمن کرده است و این باعث رشد دشمنان ما می شود.

آیه قرآن:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» البته شیطان دشمن شما است، پس او را دشمن بدانید. فاطر ۶

روایت :

امیرالمؤمنین علیه السلام: «اکبر الاعداء اخفاهم مکیده» بزرگترین دشمنان کسانی هستند که حيله های خصمانه خود را مخفی تر می کنند. (مستدرک نهج البلاغه، ص ۱۵۹)

سخنی از امام خمینی ره:

شناخت دشمن برای دفع او:

-باید متوجه باشید، باید دشمنانتان را بشناسید، اگر نشناسید نمی توانید دفعش

کنید. امام خمینی ره صحیفه امام ج ۱۲ ص ۶۳

سخنی از رهبر انقلاب:

دشمن میخواهد جوانهای کشور ما بی انگیزه باشند، بی ایمان باشند، بی امید باشند، اسیر شهوات باشند، تنبل باشند، بی کاره باشند، نق بزنند، کار نکنند، دچار اعتیاد باشند، شکننده باشند؛ جوانهای کشور را این جور می‌خواهند. هدف کارهایی که دارند روی جوانهای ما انجام میدهند اینها است؛ درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی که ما لازم داریم. سایت رهبری

داستان :

پادشاهی در شهری حکومت می کرد که بسیار رئوف و مهربان بود، پادشاه به ضعیفان کمک می کرد و جلوی زورگویی ثروتمندان زورگو را می گرفت. این پادشاه به خاطر رفتار منحصر به فردش دشمنان بسیار زیادی داشت. بسیاری از دشمنان او طی سال ها در لباس نگهبان حرمسرا به او حمله کرده بودند و می خواستند وقتی او خواب است او را بکشند. این پادشاه مهربان همسری داشت که خیلی مواظب پادشاه بود و چون شاهد چندین بار خیانت اطرافیان به پادشاه بود، به او پیشنهاد داد تا میمونی را به قصر آورد و تربیت کند تا شب ها بالای سر پادشاه پاسبانی دهد. همسرش می گفت میمونی چون حیوان است و از روابط انسان ها و حسادت های میان آنها خبر ندارد فقط کسی که به او محبت می کند را می شناسد و به او خدمت می کند.

یک روز مردی به علت دزدی که در شهر خود انجام داده بود آواره ی کوه و بیابان شده بود و به شهر این پادشاه رسید، مرد خسته و گرسنه بود و چون کاری بلد نبود منتظر ماند تا شب شود و به قصد دزدی وارد خانه ای شود. دزد همینطور که در کوچه و بازار قدم می زد، آوازه ی خوبی های این پادشاه و قصر بسیار زیبایش با تزئینات مخصوصش را شنید و تصمیم گرفت شب یکراست به قصر شاه برود و چیز باارزشی بدزدد. دزد شب هنگام وارد قصر شد و با شگردهایی که بلد بود توانست خود را به اتاق خواب پادشاه برساند و دید اتاقی است بسیار زیبا با پرده های ابریشمی، مجسمه هایی از طلا و نقره و حتی عاج فیل. دیوارهای اتاق با زیباترین تزئینات آراسته شدند. در گوشه ی اتاق میمونی را دید که در حال بازی و جست و خیز بود. در همین حین صدای پادشاه را شنید که می آمد تا بخوابد. مرد دزد، پشت یکی از پرده های اتاق پنهان شد. تا زمانی که پادشاه خوابید بتواند یکی از اشیاء گرانبهای اتاق را بدزدد و با خود ببرد. دزد مدتی را پشت پرده منتظر ماند تا پادشاه به خواب برود. وقتی مطمئن شد پادشاه خواب است و خواست از پشت پرده بیرون بیاید ناگهان مارمولک بزرگی وارد اتاق خواب پادشاه شد و به سمت پادشاه رفت و روی سینه ی پادشاه ایستاد ناگهان میمونی خنجری برداشت و خواست مارمولک را بکشد که مرد دزد بی اختیار نعره زد حیوان نکن. مرد پرید و دست میمونی را گرفت. در همین حین پادشاه از خواب بیدار شد و مات و متحیر دید مردی دست میمونی نگاهانش را در حالی که چاقویی در دستش است گرفته است. پرسید: تو کیستی؟ مرد دزد میمونی را رها کرده و در برابر حاکم تعظیم کرد و گفت: جناب حاکم خداوند مرا برای حفاظت از جان شما فرستاده. من دشمن دانای تو هستم و این میمونی دوست نادان. جناب حاکم در واقع من دزد هستم و به قصد دزدی از اموال قصر وارد خانه شما شدم. اگر من اینجا نبودم و حواسم به حضرت عالی نبود چه بسا این دوست نادان شما را غرق در خون می کرد. خداوند مرا که مسافری در راه مانده ام امشب به قصر شما کشانده تا شما از این اتفاق جان سالم به در برید. وقتی قضایا برای حاکم روشن شد، پادشاه سجده شکر به جا آورد و گفت: خداوند خواسته تا جان دوباره ای به من بدهد و این جان دوباره توسط تو به من بازگشته و الحق دشمن دانا به از دوست نادان است. داستان و ضرب المثل ها



ادامه از: اعلیمت چیست؟ ...

۲ _ الإستناد إلى السيرة العقلانية، حيث استقرّ بناء العقلاء على الرجوع إلى أهل الخبرة في كلّ موضوع عند التردّد فيه، وقد أمضى الشارع المقدّس هذا البناء العقلائی ولو من خلال عدم الردع عنه. [۷]

این سیره عقلاست که هنگام مشکل در هر مسیله ای ، استناد میکند به قول هم نوع خودش و در روزمرگی های زندگی اش اعتماد میکند بر قول هم نوعش در پیدا کردن فرد حرفه ای تر.

به عبارت دقیق تر:

همه انسان ها در هنگام نیاز به مثلاً تعمیرکار یا هر صاحب فنی ، مراجعه میکنند به بهترین آنها در آن حرفه! اما ایا واقعا این چنین است؟

این سیره عقلاست؟

فصل دوم: بحث اول:

اولا در آیات و روایات، بحثی به نام اعلیمت ذکر نشده است.

ثانیا تعریف درستی از اعلیمت نداریم.

و از طرفی هم مصداق آن معلوم نیست.

در تعارف ذکر شده هم همانطور که گفته شد : علما در تعاریفشان ملاک هایی را ذکر میکردند تا فرار کنند از این نکته ؛ کدام نکته؟! این به واقع رسیدن!

برای اینکه تعاریفشان ، رسیدن به واقع مجتهد نباشد ، شروع کردند به ملاک تراشیدن ! مثل اینکه خوش سلیقه باشد ، بهتر استنتاج کند یا استنتاجش قوی تر باشد و امثالهم!

پس نکته ای که در تعریف هست این است که ملاک واقعی اعلیمت این است که کدام یک از مجتهدین بهتر به واقع میرسد ! گرچه همین بهتر به واقع رسیدن هم قابل تشخیص نیست.

با همه ی این نکات ، و آن دو دلیلی که ذکر شد ، بنظر ما اعلیمت ثابت نمیشود ؛ در ادامه نکته ی دیگری اضافه میشود که آن را هم بررسی میکنیم.

بحث دوم

قال بعض المعاصرين: يجوز تقليد العالم فيما توافق نظره مع نظر الأعلّم؛

لوجود تمام الملاك في رأيهما، وعدم ترتّب ثمره عمليّة عليه، وكذا فيما تخالف مع كون نظر العالم مطابقاً للاحتياط؛ للعلم بدرك الواقع حينئذٍ ويجب تقليد الأعلّم في مورد مخالفة رأيه لرأي العالم إذا كان رأيه مخالفاً للاحتياط.

اگر در مسیله ای ، عالم و اعلّم باهم مخالفت داشتند : اگر نظر آن عالم، احوط بود ، مکلف باید برود و از عالم تقلید کند!!! (چراکه نظر او احتیاط دارد!)

این فتوا متعلق به تمامی معاصرین بوده ؛ حال آنکه مخالف

خلاف واقع ، سخن درست نقطه‌ی مقابل حقیقت؛ این آن چیزی است در سیاستهای غربی‌ها انسان مشاهده میکند.

منبع : <https://khl.ink/f/29736>

داستانی در این موضوع :

مردی به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: ای رسول خدا، چهار کار خوشایند من است: زنا، شرابخواری، دزدی و دروغ. اما هر کدام را که بفرمایید به خاطر شما ترک می کنم حضرت فرمود: دروغ را رها کن مرد رفت و تصمیم گرفت، زنا کند اما با خودش گفت: پیامبر از من می پرسد که زنا کرده ای یا نه ، اگر انکار کنم، قولی را که به ایشان داده ام شکسته ام و اگر اقرار کنم، حد می

خورم سپس تصمیم گرفت دزدی کند، بعد تصمیم گرفت شراب بخورد، اما هر بار همین فکر را با خود کرد لذا نزد رسول خدا برگشت و عرض کرد:

شما راه را بکلی بر من بستید، من همه این کارها را رها کردم .

منبع : میزان الحکمه ، ج ۱۱

اگر فرض کنید که حفظ جان یک نفر مسلمانی، حفظ جانش وابسته به این است که شما شرب خمر کنید، واجب است بر شما؛ دروغ بگویید، واجب است بر شما. احکام اسلام برای مصلحت مسلمین است، برای مصلحت اسلام است. اگر ما اسلام را در خطر دیدیم، همه مان باید از بین برویم تا حفظش کنیم. اگر دماء مسلمین را در خطر دیدیم، دیدیم که یک دسته دارند توطئه می کنند که بریزند و یک جمعیت بی گناهی را بکشند، بر همه ما واجب است... حفظ جان مسلمان بالاتر از سایر چیزهاست. حفظ خود اسلام از جان مسلمان هم بالاتر است.

منبع : صحیفه امام ج ۱۵ ص ۱۱۶

کلامی از حضرت امام خامنه ای(حفظه الله) :

تبلیغاتشان هم تبلیغات انصافاً وسیعی است و همه‌ی اینها را در پوششهایی می‌گنجانند . این سیاستمدار معروف نسل قبل انگلیس، چرچیل - که ما ایرانی‌ها با اسم چرچیل خیلی آشنا هستیم - یک حرفی دارد که در این حرف، طنز عجیبی نهفته است ؛ او میگوید که «راستی» آن قدر عزیز است که باید انسان حتماً آن را در پوششی از دروغ بپیچاند و محفوظ بدارد! ببینید ، این منطق است ! دروغ ، تبلیغ

ادامه از: دروغ و دروغگویی ...

شدت از گفتن دروغ نهی کرده‌اند . و از آن طرف شخصی از پیغمبر خیر تمام دنیا و آخرت را خواست که حضرت به طور صراحت فرمودند : لا تَكْذِبْ یعنی : دروغ نگو !

آیه ای از قرآن :

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغگویانند . منبع : سوره نحل آیه ۱۰۵

روایتی در این باره :

أَنَّ رَجُلًا أَتَى سَيِّدَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : لَا تَكْذِبْ.

روایت: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: به من اخلاقی بیاموزید که خیر دنیا و آخرت در آن جمع باشد، حضرت فرمودند: دروغ نگو !

منبع : فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۵۴

کلامی از حضرت امام خمینی(ره) :

نجاست و حرمت الکل

سید علی رضا مددی



لازم است در مورد الکل ها چند بحث باید از هم تفکیک بشود:

۱- آیا خوردن الکل ها جایز است؟

خود الکل به عنوان «الکل» از نوشیدنی های حرام نیست، بلکه اگر الکی «مسکر» یعنی مایه مستی باشد نوشیدنش حرام میشود. بنابر این الکلهایی که مسکر نیستند - مثل الکی که بطور طبیعی در برخی مواد غذایی و میوه ها وجود دارد - این حکم را ندارند.

۲- آیا الکل نجس است؟

مانند نکته قبل، الکل به خودی خود جزء نجاسات نیست، بلکه به فتوای مشهور - و نزد برخی بنا بر احتیاط واجب - هر مسکری که در شکل طبیعی خود مایع باشد - هرچند بعدا جامد شده باشد - نجس است. بنابر این فتوا الکل های مایعی که مسکرند نجس میباشند.

البته آیت الله سیستانی قائل به این نظریه نیستند و به نظر ایشان از مسکرات مایع، تنها شراب نجس است، نه هر مسکری. البته ایشان گفته اند احتیاط مستحب آن است که هر مسکر مایعی نجس دانسته شود، یعنی مستحب است از آن پرهیز کرد، ولی نجس به معنای شرعی خاص آن نیست.

آیت الله وحید نیز نجاست مسکرات مایع را مختص به شراب و نیبذ مسکر میدانند.

۳- از دو نکته قبل روشن میشود انتقادی که برخی دارند که بطور ممکن است در اسلام حکمی برای الکل باشد حال آنکه کشف الکل به شکل خاص آن منسوب به رازی و قرن سوم و چهارم هجری است؟ در واقع الکل مصداق حکمی کلی تر قرار گرفته است که تنها شامل الکل هم نیست و در مورد سایر مسکرات نیز صدق میکند.

۴- مهمتر از دو مسئله اولی که حکم شرعی مسئله الکل ها بودند، مسئله تشخیص مصداق است، یعنی اینکه چه الکی مسکر است و چه الکی غیر مسکر؟ و مثلا الکل طبی از کدام دسته است؟

این مسئله اساسا و ابتدائا وظیفه مکلف است که خود موارد را بررسی نماید و بر اساس بررسی، هر مورد را ذیل یکی از حالات احکام سابق قرار بدهد.

بنده اینجا نتیجه بررسی های شخصی خود را مینویسم و اگر نکته ای نیاز به تصحیح یا تکمیل داشت

استفاده میکنم:

گویا آنچه بعنوان الکل طبی استفاده میشود، مبتنی بر یکی از این دو نوع الکل است: اتانول و یا ایزوپروپیل الکل

در ایران اغلب یا تمام موارد الکل طبی، اتانول است که همان الکل مسکر است که برای مسکر کردن سایر نوشیدنی ها به آنها افزوده شده و اعتیاد به آن الکلسم نامیده میشود. البته در صنایع پزشکی به دلایل مختلف به این الکل مواد دیگری (با درصدهای مختلف و تا حداکثر ۳۰٪) اضافه میشود که غیرقابل شرب نیز می شود. پس قسمت عمده الکل های طبی همان اتانول است که مسکر مایع میباشد، البته اینکه چه مقدار مواد افزودنی در توزیعهای مختلف به اتانول اضافه میشود متغیر است و نمیشود حکم واحدی کرد، و شاید در برخی ترکیب ها از حالت اسکار درآمده باشد، در این صورت اگر استحاله رخ داده باشد محلول نهایی پاک است، ولی اگر استحاله نشده باشد نجاست آن پابرجا میماند بنا بر فتوای مشهور.

به همین دلیل در استفتائات آقای سیستانی آمده (<https://www.sistani.org/persian/qa/11928/>) که خوردن دارویی که مقدار کمی الکل (حتی مثلا ۴٪) داشته باشد کماکان حرام است، ولی اگر قدری با آب مخلوط شود که درصد الکل آن ناچیز شود (مثلا ۲٪) خوردنش مانعی ندارد، همچنین خوردن شکلاتی که درصد بسیار ناچیزی (۲٪) الکل - و نه شراب - دارد جایز است (<https://www.sistani.org/persian/qa/26122/>).

نوع دوم الکل های طبی ایزوپروپیل الکل است که گویا در ایران به شکل بسیار محدودی بعنوان الکل طبی استفاده میشود است، که هرچند اطلاعی از مسکر بودن آن ندارم، اما عجالتا گویا جزء الکل های سمی است و اساسا غیر قابل شرب.

الکل صنعتی متانول است که بشدت سمی و غیر قابل شرب است و بنابر این مسئله مسکر بودن در مورد آن طبیعتا باید منتفی باشد، در عین حال اگر مسکر باشد - هرچند کشنده باشد - حکم مسئله دوم در مورد آن جاری میشود ظاهرا. البته گویا در موارد زیادی افرادی به اشتباه بجای اتانول آن را مصرف کرده و دچار عوارض شدید آن میشوند.

در هر صورت تشخیص اینکه الکل مورد استفاده از کدام دسته است و آیا مسکر است یا خیر بر عهده مکلف است، آنچه در نکته چهارم نوشته شد نتیجه بررسی های شخصی بود. طبیعتا در جایی که شک شود مایع ضد عفونی کننده ای اتانول و بر طبق فتوای مشهور نجس است یا خیر، باید حکم به طهارت کرد.

الطباطبائی/ الناشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم
نسخة مقروءة على النسخة المطبوعة
القسم الغير المطبوعة من الطبقات الكبرى

روایت دوم:

امام حسین علیه السلام بر گروهی از فقرا عبور می کرد، که سفره شان پهن بود و غذایی فقیرانه داشتند وقتی امام را دیدند، حضرت را دعوت کردند. آن حضرت پیاده شد و فرمود: ان الله لا يحب المستكبرين
آنگاه نشست و با آنها غذا خورد. پس از آن فرمود:
شما دعوت کردید من پذیرفتم اکنون من شما را دعوت می کنم باید بپذیرید. پس از آن به رباب فرمودند:
آنچه که آماده کرده ای بیاور!....!

۱۱۰ - حدثنا علي بن الجعد حدثنا سفیان بن عیین عن مسعر قال: مر الحسين بن علي على مساكين وقد بسطوا كساء وبين أيديهم كسرا فقالوا هلم يا أبا عبد الله فحول ورکه وقرأ إنه لا يحب المستكبرين فأكل معهم ثم قال قد أحببتكم فأجيبوني فقال للرباب يعني امرأته أخرجي ما كنت تدخرين

کتاب التواضع والخبول الحديث رقم ۱۱۰ للحافظ أبي بكر عبدالله بن محمد بن عبيد بن أبي الدنيا المتوفى ۲۸۱ دار الاعتصام، القاهرة أخرج في كتاب الزهد ص ۱۷۱ قريبا منه و أخرج ابوالليلث السمرقندي في تنبيه الغافلین ص ۹۵ باختلاف في المتن

مهمانی گدایان

نتیج مهدی دهبان



وقتی قرار است مهمان رباب باشیم: **روایت اول:**

امام حسین از کنار صفا ای می گذشتند در آن حال دیدند که گروهی از فقرا مشغول خوردن طعامی هستند آنها از آن حضرت خواستند تا همراهیشان کند. امام فرمودند: خداوند متکبران را دوست ندارد.

آنگاه پائین آمده و با آنها غذا خوردند. پس از آن به آنان فرمودند:

شما مرا خواندید و من اجابت کردم، اکنون من شما را می خوانم و شما اجابت کنید.

آن گاه حضرت روی به رباب کرده و فرمودند:

هرچه آماده کرده ای حاضر کن!

۲۴۴ - قال: أخبرنا علي بن محمد، عن يزيد بن عياض [۴۲ / أ] بن

جعدة، عن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، قال:

مرّ الحسين بمساکين يأكلون في الصفة، فقالوا: الغداء فنزل وقال:

إنّ الله لا يحبّ المتكبرين، فتغذى، ثمّ قال لهم: قد أحببتكم

فأجيبوني، قالوا: نعم، فمضى بهم إلى منزله فقال للرباب: أخرجي

ما كنت تدخرين.

ترجمة الامام الحسين و مقتله ع لابن السعد/ المحقق: السيد عبد العزيز

تشریح حدیث



حضرت آیت الله خامنه‌ای

شرح حدیثی درباره آخرین گفتگوهای پیامبر اعظم (ص)

و حضرت فاطمه زهرا (س)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد

و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا رَأَيْتُ مِنْ النَّاسِ أَحَدًا أَشَبَّهَ كَلَامًا وَ حَدِيثًا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آلِهِ مِنْ فاطمة). كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَحَبَ بِهَا وَ قَبَّلَ يَدَيْهَا وَ أَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ فَرَحَّبَتْ بِهِ وَ قَبَّلَتْ يَدَيْهِ وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِي مَرَضِهِ فَسَارَهَا فَبَكَتْ ثُمَّ سَارَهَا فَصَحَّتْ. فَقُلْتُ كُنْتُ أَرَى لَهُذِهِ فَضلاً عَلَى النِّسَاءِ فَإِذَا هِيَ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسَاءِ فَبَيْنَمَا هِيَ تَبْكِي إِذْ صَحَّتْ. فَسَأَلْتُهَا فَقَالَتْ إِنِّي إِذَنْ لَبَدْرَةٌ. فَلَمَّا تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) سَأَلْتُهَا فَقَالَتْ إِنَّهُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَمُوتُ فَبَكَتُ ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لُحُوقًا بِهِ فَصَحَّتْ. (۱)

عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا رَأَيْتُ مِنْ النَّاسِ أَحَدًا أَشَبَّهَ كَلَامًا وَ حَدِيثًا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مِنْ فاطمة

دختر جناب طلحه، به نام عایشه از زنهاى معروف قریش بوده و [نقل میکند از] همسر محترم پیغمبر اکرم، که عایشه (۲) میگوید من ندیدم هیچ کس را که از حیث حرف زدن، از حیث صحبت کردن، شبیه باشد به پیغمبر به قدر جناب فاطمه (سلام الله علیها) - که این ایام، (۳) مناسب با این بزرگوار است - حالا این روایت در مورد کلام و حدیث است؛ قبلها یک روایت دیگری من دیدم - آن هم از عایشه است - که در مورد راه رفتن و نگاه کردن و این خصوصیات هم میگوید فاطمه (سلام الله علیها) اشبه الناس به پیغمبر بود.

كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَحَبَ بِهَا

بعد میگوید وقتی جناب فاطمه (سلام الله علیها) وارد بر منزل پیغمبر میشد، حضرت ترحیب میکردند، [یعنی] خوشامد میگفتند.

وَ قَبَّلَ يَدَيْهَا

پیغمبر دست مبارک فاطمه‌ی زهرا را میبوسید.

وَ أَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ

او را در جای خودش می‌نشاند. احترامی که پیغمبر برای این دختر، این بانوی بزرگ همه‌ی دورانهای بشر قائل بوده،

در این حد است.

فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ فَرَحَّبَتْ بِهِ وَ قَبَّلَتْ يَدَيْهِ

وقتی [هم که] پیغمبر وارد منزل او میشد، او بلند میشد، خوشامد میگفت، دست مبارک پیغمبر را میبوسید.

وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِي مَرَضِهِ

فاطمه در [دوران] مریضی پیغمبر، در بیماری آخر پیغمبر، بر او وارد شد.

فَسَارَهَا فَبَكَتْ

با پیغمبر درگوشی صحبت کردند. فاطمه (سلام الله علیها)

فَسَأَلْتُهَا فَقَالَتْ إِنِّي إِذَنْ لَبَدْرَةٌ

رفتم خدمتش سؤال کردم که قضیه چه بود. فرمود نمیگویم به تو؛ اگر بگویم، افشاکنده هستم - به تعبیر رایج عوامانه‌ی ما، دهن‌لق مثلاً - حضرت زهرا (سلام الله علیها) علت این قضیه را به من نگفت.

فَلَمَّا تُوَفِّي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) سَأَلْتُهَا

بعد از رحلت پیغمبر هم باز دوباره سؤال کردم از حضرت. آن وقت دیگر مانع برطرف شده؛ یعنی وقتی پیغمبر از دنیا رفته است، دیگر حالا این حرف [اگر] گفته بشود اشکالی ندارد.

فَقَالَتْ إِنَّهُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَمُوتُ فَبَكَتُ

فرمود: پیغمبر خبر از مردن خودش داد، این موجب گریه‌ی من شد.

ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لُحُوقًا بِهِ فَصَحَّتْ

بعد اطلاع داد به من که من اولین کسی از خانواده‌ی او خواهم بود که به او ملحق خواهم شد، این خوشحال کرد من را و خندیدم. (۱) امالی طوسی، مجلس چهاردهم، ص ۴۰۰؛ «عایشه گوید: در میان مردم ندیدم که در گویش و گفتار کسی از فاطمه به رسول خدا شبیه‌تر باشد. وقتی او به نزد پیامبر می‌آمد، حضرت به او خوشامد میگفت و دستانش را میبوسید و در جای خودش می‌نشاند و وقتی پیامبر به نزد او میرفت، فاطمه برمی‌خاست و به ایشان خوشامد میگفت و دستانشان را میبوسید. فاطمه در بیماری پیامبر به نزد ایشان آمد و آن حضرت با او به نجوا سخن گفت و فاطمه گریست؛ سپس باز نجوا کرد و فاطمه خندید. نزد خودم گفتم من گمان میکردم که این زن بر دیگر زنان فضیلتی دارد و اکنون او را میبینم که چون زنان دیگر است، زیرا در میان گریه ناگاه میخندد. آن گاه در این باره از خودش پرسیدم، فرمود اکنون صلاح نیست که من جواب تو را بگویم. چون رسول خدا وفات کرد، در آن باره پرسیدم و او فرمود: ایشان به من خبر داد که در این بیماری وفات خواهد کرد، پس من گریستم؛ سپس فرمود من نخستین کسی از خاندان او هستم که به او خواهم پیوست، و من خندیدم.»

من جواب تو را بگویم. چون رسول خدا وفات کرد، در آن

باره پرسیدم و او فرمود: ایشان به من خبر

داد که در این بیماری وفات خواهد کرد،

پس من گریستم؛ سپس فرمود من

نخستین کسی از خاندان او هستم

که به او خواهم پیوست، و من

خندیدم.»

(۲) عایشه بنت ابوبکر

(۳) اشاره به ایام شهادت حضرت زهرا

(سلام الله علیها)

گریه کرد.

ثُمَّ سَارَهَا فَصَحَّتْ

دوباره درگوشی با هم صحبت کردند، فاطمه (سلام الله علیها) لبخند زد و خندید.

فَقُلْتُ كُنْتُ أَرَى لَهُذِهِ فَضلاً عَلَى النِّسَاءِ فَإِذَا هِيَ امْرَأَةٌ مِنَ

النِّسَاءِ فَبَيْنَمَا هِيَ تَبْكِي إِذْ صَحَّتْ

عایشه میگوید با خودم گفتم این چه حالتی است. من این خانم را برتر از دیگر زنها میدانستم. معلوم میشود که ایشان هم زنی مثل زنهاى دیگر است. یک بار گریه میکند، یک بار خنده میکند.





تبانی حفصه و عایشه بر صدیقغمبر

طاها دوست محمدی (طلبه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند متعال می فرماید: (وَإِنْ تَتَظَاهَرْ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جَبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ) «تحریم ۴» یعنی اگر بر ضد او (پیغمبر) همدستی کنید (شما دو نفر عایشه و حفصه)، خدا و جبرئیل و مومنین شایسته نگهدار اویند، و بعد از آن فرشتگان مددکار او می باشد.

در آیه بعد می فرماید: (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُدْلِهٖ أَرْوَازًا خَيْرًا مِنْكُمَنْ مَسْلَمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ) «تحریم ۵» یعنی اگر شما را طلاق دهد شاید خدا را بهتر از شما (مسلمان و با ایمان)

عوض بدهد.

بخاری در تفسیر این آیه در صحیح خود از عبید بن حنین و او از ابن عباس روایت می کند که گفت: یک سال بود که میخواستیم از عمر خطاب راجع به آیه ای سوال کنیم اما از هیبت او نتوانستیم آن را بپرسم تا اینکه وقتی به قصد حج از مدینه خارج شده و من نیز با او بودم هنگام مراجعه در میانه راه از وی پرسیدم: آن دو زنی که جزء زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند و خداوند می فرماید بر ضد حضرت همدستی کردند چه کسانی بودند؟! عمر گفت آنها حفصه و عایشه بودند!

این حدیث طولانی است. صحیح بخاری جلد سوم صفحه ۱۳۶ و به طریقی در صفحه ۱۳۷ مراجعه کنید سپس در آیه شریفه دقت نمائید تا بدانید که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چگونه گرفتار این دو زن بودند و اینان که باید به دفاع از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برخیزند در زمان حیات پیامبر و بعد از آن حضرت و رفتاری نمودند.



عزازیل: چرا؟ و چگونه! (۳)

روایتی متفاوت از داستان آفرینش

سفر سوم؛ أعلم علماء

چشم!

اگر هم قرار است که حرّ باشی (به ضمّ حرفِ اوّل، و یا به فتح حرفِ اوّل، به شرط نقطه‌ی بالایش) و به اصطلاح، آزاد و آزاده، برو دنبال تنبک و تنبورت!

این دیگر چه بازی‌ی است که ما سرّ خدا در آورده‌ایم؟ این عتید و رقیب بیچاره چه گناهی کرده‌اند، که هی باید پاک کنند و هی باید بنویسند و دوباره پاک کنند و دوباره تر بنویسند! اِسراف است به خدا!

بابا به خودمان بیاییم و این اَمّا و اگرهای زندگیمان را، اگر نمی‌توانیم حذف کنیم، حدّاقل کم کنیم. نه این که هر کجا که به نفعمان بود بگوییم: چشم، سمعاً و طاعتاً، و هر کجا که خیال کردیم به ضرمان است، بزنیم زیر همه چیز و همه کس، حتی زیر خودمان!

بگذریم.

به قول ما زمینی‌ها: از پشت کوه آمده‌ی تازه به دوران رسیده‌ای بود، که خیلی وقتها حدّ و حدودش را گم می‌کرد و پایش را از گلیشم درازتر می‌کرد، البته بر فرض ثبوتِ پا! شخص را به أسفلُ السّافلین می‌برد این غرورِ علمی، حتّی مثلِ اوپی را که اُسْتادُ اَلْاَساتید بود و تازه بالاتر از آن، دسترسی پیدا کرده بود به لوحِ محو و اِثباتی، که فقط بعضی از ملائکِ مقرب حقّ خواندنِ آن را داشتند، عزیزان توجه بفرمایند، فقط خواندن، بدونِ چون و چرا!

مگر تا آن زمان کسی به خودش اجازه می‌داد درباره‌ی مندرجاتِ این لوح، با خالقش بحث و تبادل نظر کند؟ حرف، حرفِ (هو) بود و بس!

اَمّا خوب، عزازیل که ملک نبود تا این چیزها را بفهمد! اَكْثَرِ فَكِّ و فامیلش به دستِ همین فرشته‌ها و به دستورِ همین خالقِ متعال، قلع و قمع شده بودند و او فقط به خاطر علمیتش زنده مانده بود، و حالا رسیده بود به آن مقاماتِ عالیه و تازه همه و همه‌ی این پیشرفت‌ها را مرهونِ زحماتِ خودش می‌دانست.

بگذریم، به لوحِ مذکور که رسیده بود، نوشته‌ای را خوانده بود که باعثِ تعجبش شده بود!

آخر، نوشته شده بود که خدا مخلوقی دارد، که با سجده‌های شش هزار ساله‌اش، عقل و هوش از سرِ همه‌ی مخلوقات برده است، اَمّا...

همیشه همین اَمّا و اگرهاست که کار را خراب می‌کند!

اگر قرار است بندگی کنیم، که دیگر اَمّا و اگر ندارد، راست و

حسینی هرچه از مولا شنیدی، بگو:

اَمّا ادامه‌ی (اَمّا) قبلی، که (اَمّا) همان مخلوقِ عابدی بود، که شیطان داشت داستانش را در لوحِ مذکور می‌خواند، که بعد از آن سجده‌های بی‌مثلیش (که تازه یکی از عباداتش بود) از یک دستورِ یک لحظه‌ای تمرد میکند و نا فرمانی!

عزازیلِ قصه‌ی ما، که این یکی دو خط را، به خیالِ خودش، بر حسبِ تصادف خوانده بود، شروع کرد به نوچ نوچ کردن و مذمّت کردنِ آن مخلوق و بعد رو به مقامِ ربوبی کرد و اسبابِ تعجبش را اظهار کرد و شروع کرد به بد و بیراه، به آنچنان بنده‌ی ناسپاس و کم خردی که آن همه‌ی تقرّبش را می‌فروشد به یک نافرمانی، و چه ارزان می‌فروشد و چقدر نمی‌فهمد و چقدر سبک مغز است و از اینطور حرفها!

خداوند متعالمان هم که تا آن لحظه، نظاره‌گرِ اظهارِ فضلِ عزازیل بود، شروع به نظرخواهی کرد که: به نظر تو، با همچو بنده‌ای چه باید کرد؟

پند اخلاقی: ما را هم جوّ می‌گیرد بعضی وقتها! تا دو تا

سجده‌ی نصفه و نیمه می‌کنیم و دو قطره اشک می‌ریزیم و یک احساسِ تقرّبی به خدا پیدا می‌کنیم، شروع می‌کنیم به امر و نهی کردن و تعیینِ تکلیف نمودن برای خدای خود که: به نظر من اینطور باشد بهتر است و آنطور بشود به صلاح است و... اِلٰی اٰخِر.

بیچاره عزازیل هم با این نظرخواهی، جوگیر شده بود و غرورش از این مکالمه دو چندان، با اطمینان، بادی به غبغب انداخت و عرضه داشت که: به نظر من، باید بدونِ چون و چرا و حرفِ پس و پیش، در دم، مطرود از رحمتِ اللّهی بشود این بی همه چیز و ملعونِ درگاهِ ربوبی باشد این ناسپاسِ نا اهل!

همان جا، به دستورِ خدای عزّ و جل، همین چند کلمه به عنوانِ حکمِ عزازیل بر بندگان اینچینی، بر پیشانیِ مَلْکِی نقش بست، تا همگان بخوانند و بدانند و بر حذر باشند از نافرمانی از (هو) ولو برای یک لحظه!

باز هم پند اخلاقی: ای کاش این فرشته را خدا به ما هم نشان داده بود، تا حسابِ کار دستمان بیاید و بدانیم که کسی که اعبُدُ العابدین بود و اَعْلَمُ العِلْماء، با یک نافرمانیِ یک ثانیه‌ای، می‌شود اَفْسَقُ الفاسقین و مَلْعُونُ الملعونین!

وای به حالِ من، که دو تا نمازِ دست و پا شکسته هم نمی‌خوانم و این همه نافرمانی می‌کنم، چه اوضاعی خواهم داشت روزِ قیامت، اللّهُ العالِم.

تازه نمی‌دانم، می‌شود گفت که (اوستا کریم، خودش هوای ما رو داره) یا نه؟ آخر اگر قرار بود هوای بنده‌های نافرمانش را داشته باشد، حتماً اول از همه، هوای اعبُدُ العابدین و عزیزدردانه اش را می‌داشت، پسرخالگی ندارد خدا با کسی!

حالا نگویید که این حرف‌ها، همه اش خوف است و نا امیدی؟ صبر بفرمایید، به موقع سراغِ رجاء و اُمیدش هم می‌رویم اِنْ شاء الله، رجاء و امیدی که به برکتِ اَشْرَفِ المخلوقین بودن نصیبمان می‌شود.

...ادامه در شماره چهارم نشریه معالم...

از احکام وقف

حسینی منتش (طلبه)

اینکه ملاک، در حسن و قبیح بودن اشیا چیست، از مهم ترین مسائلی است که اختلاف در آن، ریشه در تاریخ فلسفه دارد.

۱. برخی ملاک را کمال و نقص شیئی برای نفس میدانند، که این کمال و نقص به وسیله ی عقل درک میود

۲. اما عده ای ملاک را ملائمت با نفس میدانند که ناشی از ذات شی یا چیزی خارج از آن است مثل مصلحت عامه

اما نکته ای مهم داخل دو نظریه فوق، نهفته است که هر یک از آنها:

۱. ادراک از یک واقعیت جزئی هستند که درک این مسائل، دون شان عقل است زیرا که رسالت عقل، پرداختن به کلیات است

۲. یا از یک امر کلی نشئت گرفته اند و اینجاست که عقل، وارد عمل میشود

۳. برخی نیز خلق انسانی را سبب میدانند برای حکم به حسن و قبح! و حال میتواند این حکم مشهور باشد یا شخصی

۴. عده ای هم سبب را، انفعال نفسانی میدانند یعنی همان حالات درونی مثل مهربانی و دلسوزی و حیا که حکم به خوب یا بد بودن چیزی میکنند

۵. اما بعضی افراد، عادت مردم را، میزان قرار داده اند و اینکه اگر یک فعلی در بین عموم مردم، خوب باشد، خوب و اگر نکوهیده باشد، قبیح است.

نشریه معالم تهذیب پژوهشی

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی معالم

زیر نظر حوزه علمیه

حضرت بقیت الله عج قم

مدیر مسئول و سردبیر:

سید محمد علی علوی

www.mehb.ir

معجزات معصومین

سید مهدی محمودی قر (طلبه)

#امام سجاد(ع)

قال: و منها: إن زین العابدین علیه السلام کان یخرج إلی ضیعة له فإذا هو بذئب أمعط و قد قطع علی الصادر و الوارد فدنا منه و وعوع، فقال: انصرف فإني أفعل إن شاء الله فانصرف الذئب فقیل له: ما شأن الذئب؟ فقال: أتاني فقال:

زوجتی عسر علیها ولادتها، فأغثني و أغثها، و لك الله علي أن لا أتعرض و لا شيء من نسلي لأحد من شيعتك ففعلت ج ٤ص

روزی امام سجاد(ع) ، به زمین کشاورزی خود رفتند، گرگی را دیدند که در محل تردد ایستاده، و زوزه می کشد. امام فرمودند از اینجا برو من انجام می دهم انشاءالله

گرگ رفت از حضرت پرسیدند کار گرگ چه بود حضرت فرمودند همسرش در تولد بچه ها مشکل داشت از من کمک خواست کمک

کردم و از او خواستم تا متعرض احدی از شیعیان من نشود

قال: و روی عنه أنه قال: قال لي علي بن الحسين عليه السلام: يا كنكر و لا و الله ما عرفني بهذا الاسم إلا أبي و أمي.

روزی امام سجاد(ع) فردی را صدا زد ای كنكر آن فرد گفت بخدا کسی مرا با این اسم نمی شناسد الا پدر و مادرم.

منبع: اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ، جلد ٤

ماناننده وسوگند دادن

علیرضا کدخدایی (طلبه)

علی علیه السلام نگاهی به قیافه های مردم کرده و فرمود: من برادر و وزیر رسول خدا هستم دانسته اید که من اولین شما هستم که بخدا و رسول او ایمان آوردم. و سپس شما دسته دسته بعد از من به اسلام داخل شدید، و من پسر عموی رسول خدا

و برادرش. و شریک در نسب او هستم، و پدر فرزندانش میباشم، و همسر و شوهر دخترش، که مادر فرزندانش و بانوی زنهای بهشت است میباشم، و نیز دانستید که ما هرگز با رسول خدا (ص) بسوئی خارج نشدیم مگر آنکه برگشتیم و من محبوب ترین شما و اوثق شما نزد او وسخت گیرترین و مؤثرترین شما درکشتن و از بین بردند دشمنان بودم، دیدید که برای خواندن

سوره براءة بر مشرکان مرا برانگیخت، و میان مسلمانان برادری و اخوت برقرار نمود، و برای برادری خود کسی را غیر از من نپسندید، و بمن فرمود: تو برادر من و من برادر توأم در دنیا و آخرت مردم را از مسجد خارج ساخت، و مرا به حال خود گذاشت: و به من فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون از موسی، هستی، مگر آنکه بعد از من پیامبری نیست.

ثواب آموزش!

سیدحامد حسینی (طلبه)

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط میگوید : شبها در یکی از مساجد شهر تهران بعد از نماز و عبادتم مدتی مینشستم. کار من در آن لحظات آموزش قرآن بود. مردم نزد من می آمدند و من حمد و سوره آنها را تصحیح میکردم. چرا که نماز با حمد و سوره غلط پذیرفته نیست

یک شب که مشغول آموزش قرآن به یکی از مومنین بودم متوجه دو پسر بچه شدم که با هم دعوا میکردند. یکی از آنها مغلوب دیگری شد و برای اینکه کتک نخورد آمد و پهلوی من نشست.

من هم که شاهد این ماجرا بودم از فرصت استفاده کردم و از او پرسیدم : پسر جان حمد و سوره را بلدی؟؟

گفت : آری گفتم :آفرین ،بخوان ببینم! پسر دست و پا شکسته حمد و سوره ای خواند و من مشغول اصلاح آن شدم. خیلی وقتم را گرفت تقریباً تمام شب را!! دیر وقت به خانه رفتم.شب بعد دوباره به مسجد رفتم. بعد از نماز طبق معمول نشسته بودم.

پیر مردی که قیافه عجیبی داشت نزد من آمد و به من گفت : من علومی دارم که بسیاری به دنبال آن هستند.من علم کیمیا و علوم غریبه را میدانم. دست به هر چیزی بزنم طلا میشود.حاضرم تمام اینها را به تو بدهم مشروط به یک امر.باید چیزی به من بدهی!!!

گفتم چه چیز؟ پاسخ داد : باید ثواب آموزش دیشبت به آن کودک را به من بدهی. من که از قبل متوجه ارزش کارم بودم گفتم : نه

اینها در مقابل کار من ارزشی ندارد.اگر اینها به درد میخورد به من نمیدادی!!

آزادی معنوی!

طاها دوست محمدی (طلبه)

آزادی اجتماعی متوقف بر آزادی معنوی! آزادی اجتماعی همان عدم #استثمار است؛یعنی قومی از میوه قومی دیگر،فردی از میوه فرد دیگر استفاده نکند.

اگر بخواهیم واضحتر بگوییم یعنی کسی قوای فکری،عقلی،بدنی و... دیگری را به بندگی خود نگیرد! حال چرا آزادی اجتماعی متوقف بر آزادی معنوی می باشد؟

آزاری #معنوی همان آزادی از زندان نفس است؛ انسان ذاتاً دارای قوه های مختلفی مثل قوه شهوت،قوه حرص، قوه طمع و.... می باشد که اگر در بند این قوه ها افتاد خود به خود آزادی معنوی خود را سلب کرده.

حال چگونه انسانی که آزادی معنوی ندارد، میتواند آزادی اجتماعی داشته باشد؟

آن انسانی که در دام #طمع افتاد،در دام #حرص افتاد، در دام #شهوت افتاد دیگر به داشته های خود قانع نیست و طبیعتاً آزادی دیگران را در #اجتماع سلب می کند.

آزادمرد واقعی #امیرالمومنین_علیه_السلام است که گفت:دنیا من تو را سه طلاقه کردم! و زمانی هم که حاکم شد از قبل بر نفسش حاکم بود و به همین دلیل بود که ازادی کسی را سلب نکرد.